

الف) تاریخچه

نجد ناحیه ای وسیع از شبه جزیره عربستان و مرکز پیدایش و نشر دعوت وهابیت در قرن ۱۸م. ۱۲/هجری است که رسماً جزو قلمرو امپراتوری عثمانی به شمار می رفت. ترک های عثمانی از قرن شانزدهم میلادی با تصرف حجاز، عسیر، یمن، عراق و بعد ناحیه الحسا به سواحل خلیج فارس رسیدند. در همان قرن بریتانیا، هلند و پرتغال نیز شروع به ساختن پایگاه هایی در ساحل شرقی عربستان کردند. ارتفاعات نجد و مرکز آن یعنی ریاض در عربستان داخلی در میان بیابانها محصور بود و از این جهت برای نیروهای خارجی مهاجم، این ناحیه تسخیرناپذیر و یا دورافتاده و کم اهمیت بود. جنبش امام های زیدی در یمن به اخراج ترکان در قرن هفدهم منجر شد و در حجاز هم ترکان فقط در ظاهر قدرت داشتند و عملاً سادات و شریف ها بر آن حکومت می کردند. سرزمین نجد به امارات گوناگون تقسیم شده بود. در رأس هر یک از آنها امیر و حاکمی از اشراف و رؤسای قبایل قرار داشت که به دلیل وضعیت جغرافیای و فرهنگی همواره با یکدیگر در ستیز و جدال بودند. روابط اجتماعی حاکم بر شبه جزیره و نجد، بر نوعی «پدرسالاری» زندگی قبیله ای مبتنی بود. مردم عمدتاً با گله داری، چادرنشینی و کشاورزی روزگار می گذرانیدند. اعراب بدوی و قبایل، تحت نفوذ شیوخ و امرای خود، همیشه بر سر چراگاه با یکدیگر در نزاع و مبارزه بودند. هرچند نجدیان به دو دسته شهرنشین و بدوی تقسیم می شدند، اغلب آنها بادیه نشین بودند و در هرج و مرج، پراکندگی، جهل و خرافات، فقر و فلاکت، زور و خشونت، قتل و غارت، تعدی و تجاوز، بریدگی و بیخبری از علم و صنعت و دنیای خارج از دیار خود به سر می بردند. شهرک ها و روستاهای عربستان و نجد نیز در معرض حمله و غارت بدویان قرار داشت. این امر در از بین بردن ثبات اجتماعی و جلوگیری از رشد و پیشرفت اقتصادی آنها مؤثر بود. در نجد قانون و مقرراتی حاکم نبود و در ابتدای قرن ۱۸م. ۱۲/هجری. در آنجا و شبه جزیره، سازمان دولتی واحدی وجود نداشت. بدویان و افراد قبایل تابع شیوخ و امرای خود بودند و آنها نیز در اندیشه غلبه بر رقبا و حفظ و توسعه منافع خود بودند. در چنین وضعیتی جنبش وهابیان پا گرفت و با وجود برخورد با برخی موانع، با کمک امرای سعودی و از طریق زور و خشونت، روبه رشد و گسترش نهاد. مؤلف کتاب وهابیان در این باره می نویسد:

در آن زمان نجد نقطه دورافتاده ای بود که کمتر کسی به آنجا می رفت و بندرت کسی از نجدیان به خارج مسافرت می کرد. ساکنان نجد مردمی بودند در حال بساطت و سادگی و بی خبر از همه جا؛ اذهانشان از آنچه در دنیا می گذشت خالی بود و کمتر، فکر و عقیده ای به فکرشان القا شده بود. طبیعی است که مردمی این چنین، می بایست خیلی زود

تحت تأثیر تعلیمات شیخ -محمد قرار بگیرند و با تعصب از آن دفاع کنند و حتی از بذل جان خود در راه آن دریغ نمایند.[۱]

در واقع زمینه‌های داخلی بخصوص پراکندگی و تفرقه و تشتت سیاسی، اجتماعی، مذهبی و قبیله‌ای در عربستان داخلی و منطقه نجد موجب شد که مردم آن زمان، دعوت وهابیان به وحدت و انسجام را بپذیرند؛ زیرا برخلاف دیگر مناطق شبه-جزیره که درگیر مبارزه با مهاجمان بودند، نجدیان در درجه اول نیازمند ایجاد وحدت برای رفع ضعف و عقب-ماندگی خود بودند. از این-رو به تعبیر یکی از نویسندگان روسی:

در عربستان داخلی، در نجد جنبش وحدت مجبور به مبارزه با مهاجمان نبود؛ مبارزه در آنجا فقط به خاطر یکپارچگی قبایل عرب، به خاطر تمرکز امارت-نشین‌های پراکنده نجد و برای اتحاد سرزمین‌های عربی در یک جامعه سیاسی واحد بود. این مبارزه بر یک ایدئولوژی مذهبی که وهابیت نام داشت استوار بود.[۲]

یکی از علل عمده این پراکندگی سیاسی و اجتماعی، وجود آیین‌ها، اعتقادات و مراسم قبیله‌ای محلی و خاص بود؛ یعنی با اینکه همگی آنها مسلمان بودند، این تنوع در اعتقادات و آیینها باعث شده بود که گسیختگی‌ها و پراکندگی‌های سیاسی-اجتماعی بسیاری در بین آنها به وجود آید؛ تا آنجا که نویسنده روسی مذکور آن را از موانع جدی وحدت سیاسی اعراب بشمار می‌آورد.[۳] این امر حاکی از تأثیر اساسی ذهنیت‌ها، افکار و عقاید - و نه صرفاً روابط فئودالی و اقتصادی - در عقب-ماندگی و ضعف با پیشرفت و توسعه و قدرت جوامع است.

محمد بن عبدالوهاب (۱۷۰۳-۱۷۹۲ م. / ۱۱۱۵-۱۲۰۶ هجری)، بنیانگذار جنبش وهابیت، در شهر عینه از بلاد نجد متولد شد و از همان کودکی نزد پدرش که قاضی و عالم حنبلی آنجا بود به تحصیل فقه حنبلی پرداخت. ظاهراً از همان آغاز جوانی، وی بسیاری از اعمال مردم نجد را زشت می‌شمرد و به استهزا می‌گرفت و آنان را جاهل و مشرک می‌خواند.[۴] پدر و برادرش به مخالفت با او برخاستند و حتی برادرش، سلیمان ابن عبدالوهاب، بعدها در ردّ افکار و عقاید او کتابی به نام الصواعق الالهیه فی الردّ علی الوهابیه نوشت. او به سبب این مخالفت‌ها به عراق، شام و ایران سفر کرد و بلاد اسلامی بصره، بغداد، کردستان، همدان، دمشق و قاهره را دید.[۵] به روایت آلوسی[۶]، او موفق به سفر شام نشد و به نجد، نزد پدر برگشت. در این زمان (۱۱۳۹ هجری) به انکار عقاید مردم نجد پرداخت. و باز با او مخالفت شد. گویا او در سال تاجگذاری نادرشاه (۱۷۳۶ م. / ۱۱۴۸ هجری) به اصفهان رفت و مدت چهار سال در آن شهر، علوم دینی و فقه و اصول و فلسفه مشاء، فلسفه اشراق و تصوف آموخت و به قم نیز رفت و پس از سفرش بدان شهر از مذهب حنبلی اعلام حمایت کرد.[۷]

پس از بازگشت از سفر، او همچون قبل به اظهار عقاید اعتراض-آمیز خود درباره انحراف مردم و وجود بدعت، شرک و خرافات در میان آنان ادامه داد و همچنان با مخالفت پدر و مردم نجد مواجه شد و منازعات سختی میان آنها رخ داد؛ تا اینکه در سال ۱۱۵۳ هجری. پدرش، شیخ عبدالوهاب، درگذشت و او توانست آشکارا به تبلیغ عقاید خود بپردازد. او در

همین سال اثر مهم خود یعنی کتاب التوحید را نوشت و طی آن به تبلیغ دعوت خود پرداخت. عنوانهای کلی تبلیغ او مسائلی چون مبارزه با بدعت و خرافه در اسلام و بازگشت به آنچه وی سنت‌های واقعی و حقیقی می‌نامید، [۸] بود. با تشدید مخالفت مردم، او ابتدا به شهر عیینه رفت و نزد امیر آن «ابن-معمرب» پناه گرفت (۱۱۵۶ هجری). و سپس به «درعیه» رفت و به امیر آن، محمدبن سعود، پناهنده شد. پس از اینکه ابن سعود دعوت او را پذیرفت پیمان دوطرفه‌ای میان آن دو منعقد شد (۱۷۴۶ م. / ۱۱۵۸ هجری). و به دنبال آن جمعی از رؤسای قبایل و مردم دیگر از اطراف، دور آنان جمع شدند. آنها با سختگیری و خشونت تمام، از طریق زور و شمشیر ابن-سعود اقدام به پیشروی نظامی و قتل و غارت در نواحی مجاور کردند و بدین-ترتیب هم به غنایم فراوانی دست یافتند و هم بلاد مجاور را متصرف شدند. بدین طریق تحت پوشش جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با شرک که دعوت وهابیت مدعی آن بود، قدرت سیاسی و نظامی ابن-سعود نیز مشروعیت و گسترش یافت.

تاریخ سیاسی حکومت وهابیان و آل سعود را در درعیه و ریاض به سه دوره تقسیم کرده‌اند: [۹]

۱. از آغاز تأسیس تا حمله نیروهای مصری در سال ۱۸۲۰. که شهر درعیه مرکز حکومت آن بود.
 ۲. دوره دوم از بازپس-گیری مجدد حکومت به کوشش «ترکی» و «فیصل» از امیرزادگان سعودی شروع می‌شود و تا حمله ابن-رشید، فرمانروای حائل (۱۸۲۰-۱۸۹۶ م.)، ادامه پیدا می‌کند که در این دوره شهر ریاض مرکز حکومت آن بود.
 ۳. از سال ۱۹۰۲ م. به بعد که ابن-سعود ریاض را از آل-رشید بازپس گرفت و قلمرو حکومت سعودی گسترش یافت.
- در دوره اول، وهابیت سراسر نجد را فراگرفت (۱۷۸۶ م.) و اعراب بدوی و امیرنشین‌های آن در سایه نزدیکی شیخ محمد عبدالوهاب و خاندان سعودی (که گویا حتی ابن-سعود داماد ابن عبدالوهاب هم شده بود) [۱۰] و رهبری دین و سیاسی آنها یک دولت نسبتاً مقتدر را تشکیل دادند؛ دولتی که تأسیس آن به قیمت جان بسیاری از مردم نجد تمام شد. پس از مرگ ابن-سعود (۱۷۶۵ م. / ۱۱۷۹ هجری). امرای بعدی نجد، عبدالعزیز و پسرش سعودبن عبدالعزیز، نقش مهمی در گسترش وهابیت و قلمرو و دولت وهابی به خارج از نجد به عهده داشتند. آنها باحمله به همسایگان خود و غارت، کشتار و به اسیری گرفتن مسلمانان، به زور شمشیر، آنها را مجبور به پذیرش دعوت وهابیت می‌کردند. با مرگ ابن-عبدالوهاب (۱۷۹۲ م. / ۱۲۰۶ هجری). علاوه بر رهبری سیاسی، رهبری دینی نجدیان نیز به آل-سعود رسید. با این حال دولت وهابی قرن هجدهم دولتی متمرکز و با کفایت نبود و بر اثر شورشای قبیله‌ای و مخالفت امیران و شیوخ محلی، هنوز بی-ثبات و متزلزل بود و آل-سعود دائماً درگیر سرکوب این شورش‌ها داخلی بودند.

در اواخر قرن ۱۸ م. ۱۲/ هجری. دولت وهابی نجد از حالت دفاعی به حالت تهاجمی متحول شد و نخستین هجوم خود را به سواحل خلیج فارس آغاز کرد (۱۷۸۶ م.) و در نهایت ناحیه الحسا را به تصرف خود درآورد (۱۷۹۳ م. / ۱۲۰۷ هجری). سپس در زمان رهبری امیرسعود (۱۸۰۳-۱۸۱۴ م.)، وهابیان نفوذ خود را بر سراسر خلیج فارس گسترش دادند؛ به طوری که بحرین و کویت را اشغال کردند (۱۸۰۳ م.) و بر شهرهای ساحلی مسلط شدند. بیشتر جمعیت مناطق داخلی عمان نیز وهابیت را پذیرفتند و با حاکم مسقط که تحت حمایت کمپانی هند شرقی بود درگیر شدند؛ ولی با شکست از آن (۱۸۰۶ م.) متعهد شدند که به پرچم و دارایی کمپانی هند شرقی انگلیس احترام بگذارند. از آن زمان به بعد ناوگان انگلیسی همواره در خلیج فارس مستقر بود؛ ولی در خشکی، وهابیان همچنان نفوذ خود را حفظ کردند. [۱۱]

در عین حال وهابیان درصدد بسط نفوذ و سلطه خود بر حجاز و ساحل دریای سرخ نیز بودند؛ به طوری که بارها به نواحی جلگه-ای حجاز و یمن حمله کرده، قبایل رابه پیروی از کیش وهابیت مجبور کردند. آنها سالها از ورود به مکه منع شده بودند؛ چرا که شریفه‌ای مکه وهابیان را خارج از دین می-دانستند و اجازه زیارت کعبه را به آنان نمی-دادند. سرانجام پس از چندین-بار لشگرکشی و تهاجم که حدود ده سال ادامه یافت، آنها موفق به مصالحه با شریف مکه و زیارت حج شدند. بعد از مدتی کوتاه دوباره جنگ و درگیری چندساله آغاز شد. این جنگ نهایتاً در سال ۱۸۰۳ م. ۱۲۱۷ هجری. با غلبه وهابیان که سودای سلطه بر عربستان بزرگ را در سر داشتند، خاتمه یافت. به دنبال آن، مقبره-ها، گنبدها و قبور مقدسان تخریب و استعمال دخانیات منع شد. رساله-ها و کتاب‌های ابن عبدالوهاب تدریس شد و روحانیونی که با اصول وهابیت مخالفت می-کردند اعدام شدند. این خشونت‌ها و سختگیرانه به شورش مردم حجاز علیه آنها منجر شد، ولی وهابیان به رغم عقب-نشینی موقت، علاوه بر مکه، طائف و مدینه و جدّه را نیز تصرف کردند. آنها در مدینه نیز با همان شدت و خشونت عمل کردند و تمام گنبد و بارگاههای شهر، جز مرقد پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم]، را خراب کردند و تمام اشیای قیمتی و جواهرآلات را غارت نمودند و در فاصله سال‌های ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۲ هجری. زیارت خانه خدا را ممنوع کردند. آنها با بیرون راندن عوامل عثمانی و ضمیمه کردن حجاز به دولت خود، تقریباً سراسر شبه جزیره و عربستان از دریای سرخ تا خلیج فارس را تحت سلطه و قدرت خود درآوردند و پس از آن متوجه سوریه و عراق شدند.

در نخستین دهه قرن نوزدهم شهرها و روستاهای سوریه، عراق و فلسطین شرقی در معرض حملات وهابیان قرار گرفت؛ بویژه دو شهر مقدس کربلا و نجف که در طول این دهه و در فاصله سال‌های ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۵ هجری. چندین بار مورد شدیدترین تهاجمات واقع شد. وهابیان بیابانگرد با عقاید افراطی ضدشيعی و خشونت فراوان به تخریب و قتل و غارت در این بلاد پرداختند. آنها حتی در ایام زیارت حج و عید غدیر به زوار شیعه ایرانی و سایر بلاد حمله-ور شدند. آنان گنبد و بارگاه ائمه شیعه [علیه السلام] را خراب کردند و اشیای قیمتی و جواهرات را غارت نمودند و شیعیان را به وضع فجیعی کشتند. تعداد کشته-شدگان در این حمله-ها بین پنج هزار تا بیست هزار نفر برآورد شده است. [۱۲] یکی از نویسندگان وهابی درباره یک حمله سپاه امیر سعود به کربلا در سال ۱۲۱۶ هجری. می‌نویسد:

باروی شهر را خراب کردند و به زور وارد شهر شدن بیشتر مردم را در کوچه و بازار و خانه‌ها به قتل رسانیدند و نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند و درآبی به نام ایض گرد آمدند. خمس اموال را خود سعود برداشت و بقیه را به هر پیاده یک سهم و به هر سواره دو سهم قسمت کرد.[۱۳]

این وقایع - تکان-دهنده و همچنین حملات مشابه وهابیان به حلب (۱۸۰۳-۱۸۰۴ م.) و شهرهای دیگر سوریه و بعد زبیر، بصره و نیز حمله سنگین دیگر آنان به بغداد (۱۸۰۸ م.)، مردم مسلمان و اعراب شیعه و سنی این بلاد را به مقابله سرسختانه در برابر بدویان وحشی و غارتگر وهابی برانگیخت. در نتیجه وهابیان به وسیله مردم و نیروهای نظامی پاشای بغداد به عقب رانده شدند. دولت عثمانی که نخستین-بار در سال ۱۷۵۰ م. / ۱۱۶۲ هجری. از طریق شریفه‌ای مکه از این دعوت و جریان اطلاع یافته بود[۱۴] و به سبب کشمکش‌های داخلی و شورش‌ها در بالکان و جنگ با روسیه، خود از سرکوبی شورش وهابیان ناتوان بود، این امر را به محمدعلی پاشا، حاکم مصر، واگذار کرد. او نیز که به عربستان همچون کلیدی برای فتح سوریه و عراق می-نگریست و وهابی‌ها را در کنترل بر ایالات عربی عثمانی، رقیب بالقوه خود می-دید، از سال ۱۸۱۱ م. / ۱۲۲۶ هجری متوجه منطقه نجد و حجاز شد و به حملات و لشکرکشی‌های وهابی‌ها به سوریه و عراق خاتمه داد و سرانجام پس از چند سال جنگ و درگیری، با سرکوب شدید وهابیان و آل-سعود در عربستان، امیرعبدالله، جانشین امیرسعود (ف. ۱۸۱۴ م. / ۱۲۲۹ هجری.) را دستگیر و روانه مصر و عثمانی کرد (۱۸۱۸ م. / ۱۲۳۳ هجری.). بنا به نقل برخی از منابع ایرانی، فتحعلی‌شاه قاجار نیز به محمدعلی پاشا گفته بود که اگر وهابیان را سرکوب نکند خود وی به این اقدام دست خواهد زد.[۱۵]

در دوره دوم و در فاصله سال‌های ۱۸۲۰ تا ۱۸۹۶ م. با بازگشت ابراهیم پاشای مصری از نجد به مصر در ۱۸۲۰ م. وهابیان شوریدند (۱۸۲۰-۱۸۴۰ م.) و بقایای آل-سعود یعنی ترکی و فیصل دوباره توانستند دولت وهابی را در نجد احیا کنند و این بار در ریاض متمرکز شوند. طی نزدیک به دو دهه جنگ و درگیری مجدد میان آنها و قوای محمدعلی پاشا، امیر فیصل سعودی نیز در سال ۱۸۳۸ م. دستگیر و روانه قاهره شد؛ اما این بار محمد علی پاشا با نفوذ و حضور روبه گسترش بریتانیا در شبه-جزیره عربستان مواجه بود؛ از این-رو وهابیان دوباره توانستند قدرت خویش را برقرار سازند. رابطه میان وهابیان و انگلیسی‌ها در این مقطع مشهود بود. لوتسکی می‌نویسد:

هجوم دوم مصر به نجد و اشغال الحسا روابط بریتانیا با این کشور را که قبلا تیره شده بود، تیره-تر ساخت و این یکی از علل بحران ۱۸۹۳-۱۸۴۱ م. شرق بود. محمدعلی وارد یک رشته تضادهای بین-المللی شد و سرانجام در سال ۱۸۴۰ مجبور گردید نیروهای خود را از عربستان فرا خواند. وهابی‌ها از فرصت استفاده کرده، امیرخالد حاکم دست-نشانده خورشید پاشا را سرنگون و قدرت خویش را بار دیگر در ریاض برقرار ساختند.[۱۶]

او در بحث از مقاومت و مخالفت شدید انگلیس با محمد علی پاشا در خلیج فارس، به طور ضمنی برهمسویی انگلیسی‌ها با وهابی‌ها علیه قوای مصر و عثمانی صحه گذاشته است و با اشاره به اینکه شکست وهابیان، بریتانیا را با «دردسر زیادی» روبه رو ساخته بود، می‌نویسد:

شکست وهابیان در بخش‌های جنوبی و غربی عربستان، بریتانیا را که خواهان سیادت کامل بر آب‌های دریای عربستان و خلیج فارس بود با دزد سر زیادی روبه‌رو ساخت. کمپانی هند شرقی، به این منطقه همچون قلمرو خویش می‌نگریست. مقر کمپانی، پایگاه‌های دریایی و ناوگان آن در آنجا بود و از این رو نمی‌توانست به ورود دولت مقتدر دیگری در منطقه نفوذ خود رضایت دهد. پس، امری بدیهی بود که پیشرفت مصر در یمن، اشغال الحسا و نقشه‌های محمدعلی برای وحدت عربستان در تحت حکومت او با مقاومت شدید بریتانیا برخورد کند.[۱۷]

از این‌رو انگلستان در برابر قوای مصری‌ها قرار گرفت و با اعزام ناوهای خود به بنادر وهابیان یعنی عمان غربی و بحرین و تحمیل پیمان بر امام یمن (۱۸۲۱ م.) و کسب امتیازات و در نهایت اشغال عدن (۱۸۳۹ م.) بر خلیج فارس سلطه پیدا کرد و طی پیمان‌های بعدی با حکام عمان متصل‌الحق، مسقط و بحرین در فاصله سال‌های ۱۸۲۰-۱۸۴۰ م. آن را تثبیت کرد. در واقع از همان سال ۱۸۱۸ م. که مصریان امکان ورود به خلیج فارس را یافتند با قدرت و حضور نظامی انگلستان مواجه و درگیر شده بودند و به دنبال قیام وهابیان از ۱۸۲۰-۱۸۲۱ م. و از دست دادن تدریجی نجد و خروج الحسا (۱۸۳۰ م.) - به رغم تصرف مجدد و کوتاه مدت نجد در سال ۱۸۳۹ م. - دیگر آنها پایگاه محکمی چون نجد در پشت خلیج فارس نداشتند و بدین ترتیب از انگلیسی‌ها شکست خوردند. علاوه بر آن در سوریه نیز آنها از انگلیسی‌ها شکست خورده بودند. به هر حال روی کار آمدن دوباره وهابیان در چنین وضعیت‌ها و معادلاتی صورت گرفت.

با خروج مصریان از عربستان، بریتانیا فرمانروای مطلق سواحل خلیج فارس و عدن شد و شبه-جزیره بار دیگر در وضعیت پراکندگی سیاسی با حکومت‌های جدای از هم قرار گرفت. هرچند با استثنای عمان و عربستان جنوبی، این شبه جزیره رسماً جزو قلمرو امپراتوری عثمانی بود، عملاً قدرت پاشاهای عثمانی محدود به شهرهای عمده حجاز و تهامه شده بود و در حجاز، شریف‌های مکه حاکم بودند. عمان از سال ۱۷۹۸ م. و شیخ-نشین‌های حوزه جنوبی عربستان از سال ۱۸۲۰ م. و نیز یمن در کنترل بریتانیا بودند و مناطق نجد، کاظم و شمار در عربستان داخلی در این زمان زیر سلطه دولت وهابی قرار داشتند؛ ولی به سبب تعصب مذهبی و سخت‌گیری شدید وهابیان و ضعف و ناتوانی و اختلافات درونی و قبیله‌ای دولت جدید وهابی بویژه پس از مرگ فیصل در سال ۱۸۶۵ م.؛ دو امیرنشین کاظم و شمار با کمک شریف‌های مکه و عثمانی بتدریج از اطاعت دولت وهابی نجد سرباز زدند. امیرنشین شمار به ریاست سلسله رشید با بهره‌گیری از بحران داخلی نجد و انحطاط دولت وهابی، با در پیش گرفتن سیاست تساهل مذهبی و توسعه تجارت و صنعت و برقراری نظم و امنیت و پی-ریزی یک قدرت متمرکز و قوی، با دولت وهابی نجد درافتاد.

در واقع مبارزه-جویی وهابیان با عثمانی و بلاد عربی آن با اهداف سیاسی انگلستان در منطقه هم-جهت بود. وهابیان در مراحل اولیه به وحدت اعراب متمایل بودند و حتی برای بسط نفوذ خود در شبه-جزیره و سواحل آن، با انگلیسی‌ها درگیر هم شدند؛ اما دست کم از زمان ورود مصریان به منطقه و حضور آنان ر خلیج فارس، آنها مشخصاً به نفع سیاست انگلستان موضع-گیری کردند. خود امیرسعود در سال ۱۸۱۱ م. ۱۲۲۶هـ به بریتانیا پیشنهاد صلح داد.[۱۸] حتی درگیری‌های آنان در شیخ-نشین‌های سواحل خلیج فارس که پایگاه وهابی‌ها بود- و آنها به عنوان دزدان دریایی به ایجاد

جو آشوب و ناامنی در منطقه دامن زده بودند [۱۹] - خود بهانه لازم برای حضور و نفوذ هرچه بیشتر انگلیسی‌ها را فراهم کرد؛ چرا که انگلستان در پوشش جلوگیری از ناامنی و دزدی دریایی، پایگاه‌های سیاسی - نظامی خود را مستحکم کرد. از ابتدای دوره دوم، این شیخ-نشین‌ها به طور کامل در اختیار کمپانی هند شرقی و انگلیس قرار گرفتند. وهابیان در مقابل روند روبه رشد حضور مصریها در شبه-جزیره و شکل-گیری رقیبانی چون آل-رشید در همان عربستان داخلی و نیز انحطاط دولت نجد، سازش و پیوند محکمتری با انگلستان برقرار کردند که نقطه اوج آن، انعقاد پیمان انگلیس و نجد در سال ۱۸۶۶ م. بود [۲۰] که طی آن خاندان سعودی این شیخ-نشین‌ها یا عمان متصالح را به انگلیسی‌ها واگذار کرد.

در اواخر این دوره و نیمه دوم قرن ۱۹ م. ۱۳/ هـ. امیرنشین قدرتمند شمار به رهبری آل-رشید با حمایت عثمانی به مبارزه شدیدی با امیران ریاض، سعودی‌ها و شیخ کویت که در حمایت انگلستان بودند دست زد. در سال ۱۸۸۴ م. شماری‌ها، وهابیان نجد را شکست دادند و ریاض را متصرف شدند و امیرسعودی دست نشانده آنها شد. با بروز شورش در نجد و کاظم (۱۸۹۰-۱۸۹۱ م.)، امیر سعودی به کویت، که تحت محافظت رزم‌ناوهای انگلیسی بود، گریخت و بدین-ترتیب بساط امیرنشین سعودی بکلی برچیده شد و نجد به صورت یکی از ایالات دولت بزرگ «شمار» درآمد.

بحران کویت که عثمانی‌ها و انگلیسی‌ها بر سر آن رقابت داشتند و ورود آل-رشید با پشتیبانی ترکان عثمانی به آن باعث شد که بریتانیا ائتلافی از اعراب ضد آل-رشید، مرکب از شیخ کویت و یکی از قبایل جنوب عراق و قبایل وهابی وفادار به سعودی‌ها به وجود آورد و جنگی را علیه امیر شمار آغاز کند (۱۹۰۰ م.). به این سعود «مأموریت داده شد» [۲۱] که به ریاض حمله کند؛ اما او شکست خورد و به کویت برگشت. با ورود شماریها به کویت، رزم‌ناوهای انگلیسی وارد عمل شدند و بدین-ترتیب آل-رشید وادار به عقب‌نشینی شدند. آنها حتی از نجد و کاظم عقب نشستند؛ چرا که در آنجا نیز قیام‌های ضدشماری «با حمایت اسلحه و پول انگلیسی برپا شده بود» [۲۲] در دسامبر ۱۹۰۱ م. «بریتانیا نیروی کوچکی را به فرماندهی ابن-سعود تجهیز و به ریاض فرستاد» [۲۳] با تصرف ریاض (ژانویه ۱۹۰۲ م.) و بخش جنوبی عربستان داخلی به دست سعودی‌ها در فاصله سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۴ م. درماندگی ترکان عثمانی در سیاست بین‌الملل و شبه-جزیره، باردیگردولت وهابی سعودی تحت حمایت انگلیس تشکیل شد.

در دوره سوم، انگلستان که در عین حمایت از دولت وهابی ابن-سعود با یکپارچگی شبه جزیره عربستان مخالف بود، طبق سیاست همیشگی خود، هم دولت ابن-سعود را تحت حمایت داشت و مانع سقوط آن می-شد و هم با قیام‌های داخلی قبایل و امیرزادگان دیگر در عربستان داخلی در ارتباط بود و جاسوسانی در میان آنها داشت. کاپیتان لیچمن یکی از جاسوسان انگلیسی بود که با ابن-سعود رابطه داشت و از او حمایت می‌کرد. [۲۴] به این-ترتیب ابن-سعود تا مدتی پس از جنگ جهانی اول (۱۹۲۱ م.) نتوانست بر امیرنشین شمار چیره شود؛ ولی با توافق بریتانیا به کمک حکومت انگلیسی هند [۲۵]، توانست به قلمروهای خود در شرق، واقع در سواحل خلیج فارس و نیز الحسا (۱۹۱۳ م.) دست یابد.

همزمان با جنگ جهانی اول که ترکیه عثمانی هم-پیمان آلمان شد، آلمان‌ها وارد این منطقه شدند. در این زمان، انگلستان با واگذاری الحسا -که قبلاً در دست عثمانی بود - به ابن سعود هم آنها را علیه ترک‌ها و آلمان‌ها تقویت و تجهیز کرد و

هم در مقابل این حمایت ابن-سعود را متحد و همراه خویش در جنگ کرد. دولت آل-سعود نیز طی معاهده قطیف در دسامبر ۱۹۱۵ م. / ۱۳۳۴ هـ. به این امر گردن نهاد. [۲۶]

در این مرحله ابن-سعود در سیاست داخلی به ثبیت موقعیت خود پرداخت: قبایل چادرنشین را به یکجانشینی واداشت و به کمک جنبش «اخوان» با خشونت مذهبی فراوان، مقررات اجتماعی و اخلاقی مبتنی بر این وهابیت را اجرا کرد؛ شورش‌های مخالفان را در هم شکست و قبایل متمرّد را خلع-سلاح کرد؛ همچنین ارتش جدیدی را که شالوده آن همان جماعت اخوان بودند تشکیل داد و پس از آن درصدد توسعه حکومت خود به خارج از نجد برآمد و متوجه حجاز و حرمین شریفین شد.

اگرچه حجاز یکی از ایالات عثمانی و رسماً تابع آن بود و پادگان عثمانی‌ها در آن قرار داشت و به کمک آلمان‌ها راه-آهن حجاز در حال احداث بود، شریفهای مکه و برخی از قبایل بدوی درصدد کسب قدرت بیشتر برآمدند و به مخالفت با عثمانی برخاستند. انگلستان نیز از این مخالفت‌ها حمایت می‌کرد. شریف حسین، شریف مکه، که رؤیای فرمانروایی مستقل بر حجاز و شبه جزیره عربستان و حتی اعراب را در سر داشت، از سال ۱۹۰۸ م. به مبارزه با احداث راه-آهن حجاز و نفوذ و حضور ترک‌ها برخاست و به ملی-گرایان عرب و انگلستان روی آورد. انگلستان به رغم بهره-گیری از نیروی نظامی شریف-حسین در حجاز و سایر جبهه-های جنگ علیه ترک‌ها، در نهایت از تعهد خود نسبت به اعطای استقلال به اعراب و تشکیل دولت بزرگ عربی به ریاست خاندان هاشمی شانه خالی کرد و به مفاد قرارداد بین حسین و کمیسر عالی انگلیس، مک ماهون، عمل نکرد. در قیام شریف-حسین در حجاز (۱۹۱۶ م.) نیز انگلیسی‌ها کمک چندانی به او نکردند. این امر به تشدید اختلافات سیاسی میان او و انگلیسی‌ها دامن زد و باعث شد که او استقلال اعراب را اعلام کند و خود را پادشاه ملت عرب بخواند که این امر با واکنش شدید انگلیسی‌ها مواجه شد. متفقین، تنها به این دلیل او را به عنوان پادشاه حجاز به رسمیت شناختند که در ادامه جنگ بتوانند از نیروی نظامی اعراب در جبهه‌های دیگر نظیر فلسطین و ماورای اردن در شمال از طریق افسر جاسوس انگلیسی، لورنس، استفاده کنند (۱۹۱۷ م.).

پس از جنگ جهانی اول، شریف-حسین حدود هشت سال حکومتی ناپایدار و متزلزل بر حجاز را اداره کرد و فرزندان، عبدالله و فیصل، با همکاری انگلیسی‌ها به سلطنت عراق و ماورای اردن رسیدند (۱۹۲۱ م.)؛ با این حال، او خود را فرمانروای جهان عرب و خلیفه اعراب و مسلمین خواند؛ بویژه که آتاتورک در ترکیه جدید مقام خلافت را لغو کرده بود؛ اما رقیب نیرومند او، ابن-سعود، هنوز در کمینش نشسته بود. ابن-سعود، امیرنجد، تمام دوره جنگ را منتظر ماند و ضمن حفظ روابط حسنه با انگلیسی‌ها از طریق یک انگلیسی متظاهر به اسلام، از آنها مستمری دریافت می‌کرد. [۲۷] بعلاوه انگلستان پس از تنظیم اعلامیه بالفور و قرارداد سایکس-پیکو و افشا شدن اسناد مربوط به مسأله فلسطین و بلاد عربی دیگر- که شریف-حسین را سخت برآشفته کرد- درصدد واگذاری کامل قدرت در حجاز به ابن-سعود برآمد و در سال ۱۹۲۰ م. حمایت خود را از شریف-حسین قطع کرد و وی را در برابر ابن-سعود تنها گذاشت. شاید علت دیگر این امر آن بود که با نفوذ و تسلطی که «سرپرسی-کاکس» بر ابن-سعود (عبدالعزیز) داشت، وی نسبت به تشکیل رژیم صهیونیست‌ها در فلسطین تن به سازش داده بود. [۲۸]

هنگامی که ابن-سعود پس از تصرف امیرنشین شمار (۱۹۲۱ م.) در صدد براندازی خاندان هاشمی و حکومت شریف-حسین در حجاز برآمد، قبلاً از عدم حمایت انگلیس از شریف و حمایت آنها از خود مطمئن شده بود. از این-رو او در سال ۱۹۲۴ م. به حجاز حمله-ور شد و طائف و سپس مدینه و مکه را تصرف کرد. دولت انگلیس در پاسخ به تقاضای کمک شریف-حسین اعلام کرده بود که جنگ میان ابن-سعود و شریف-حسین یک جنگ مذهبی است و انگلستان به خود اجازه مداخله در آن را نمی-دهد و صرفاً در صورت وجود زمینه مساعد، حاضر به میانجی-گری است. [۲۹]

دولت انگلیس، کارگردان اصلی صحنه، همچنین اعلام پادشاهی ابن-سعود بر حجاز (۱۹۲۶ م.) و سلطنت سعودی‌ها را بر نجد و حجاز طی پیمان جده در سال ۱۹۲۷ م. به رسمیت شناخت. شریف-حسین تبعید شد اما ابن-سعود نیز همچون شریف-حسین از دست-اندازی بر بندر عقبه و توسعه قدرتش در دیگر بلاد عربی منع شد. [۳۰] بدین-طریق در ۱۹۳۲ م. ۱۳۵۱ هـ. کشور عربستان سعودی به وجود آمد. منابع عظیم نفت شبه-جزیره که از ابتدای قرن ۲۰ م. ۱۴ هـ. کشف شده بود به شرکت‌های انگلیسی و آمریکایی و بخصوص آرامکو (۱۹۳۳ م.) واگذار شد و سرانجام دولت عربستان با کنارگذاشتن آیین وهابیت و سرکوب جنبش اخوان از موضع اسلام در خدمت منافع امریکا و غرب قرار گرفت.

ب) ریشه-ها، ویژگی‌ها و مواضع فکری-سیاسی

جریان وهابیت ریشه در جریانهای مذهبی گذشته در تاریخ اسلام دارد. روحیه-ها، روش‌ها و عقاید آن چیز جدید و بی-سابقه-ای نیست. تنها تفاوت در این است که در وضعیت مناسب جغرافیایی و اجتماعی و سیاسی نجد، آنها برخلاف جریانهای قبلی توانستند روی کاری بیابند. در حال حاضر نیز در سطح جهان اسلام این نوع روحیه-ها، بینش‌ها و خط-مشی‌ها که آکنده از جزمیت و جمود، قشری-گری و سطحی-نگری و جزئی و فرعی-نگری است، بشدت رایج است. مطالعه تجربه وهابیان و عبرت-گرفتن از آن از نظر فکری و جامعه‌شناختی بسیار با اهمیت و ضروری است. این تجربه، تجربه-ای بسیار زیانبار و تشدیدکننده عقب-ماندگی داخلی مسلمانان و حرکتی انحرافی و ارتجاعی بود، اما داعیه-ها و شعارهای اصلاحی و دینی و تأثیرات آن و رونق این نوع طرزتفکرها در میان مسلمین - هرچند در قالب‌های غیر وهابی و حتی ضد وهابی - ضرورت و اهمیت مطالعه و بررسی آنها را به اثبات می-رساند.

این جریان از نظر روحیه-ها و خط-مشی‌ها بسیار شبیه جریان خوارج صدر اسلام بود؛ هرچند که به ظاهر با آن مخالف بود. به این معنا که اینان مانند خوارج، «لا حکم الا لله» را شعار خود کرده بودند و مانند آنان از کلمه حق، اراده باطلی داشتند و با ذهنیتی جزمی و با بسیاری از مسائل، با عنوان‌هایی چون شرک و بدعت مبارزه می-کردند. وهابیان پایبند به ظواهر احکام قرآن و سنت بودند و در این راه تعصب شدیدی به خرج می-دادند. آنها سایر مسلمانان را تکفیر و به جان و مالشان تعدی می-کردند. آنها با فداکاری و تعصب تمام علیه مسلمانان به مبارزه و جهاد (!) برخاستند، در حالی که به غیرمسلمانان و کفار و بیگانگان عملاً هیچ-گونه آسیبی وارد نکردند. خلاصه آنکه وهابیان همچون خوارج اساساً با

چهره-ای نظامی ظاهر شدند و به سبب جمود، تعصب و خشونت‌ی که در افکار و رفتار آنها بود، از روح اسلام و جامعیت آن فرسنگ‌ها فاصله گرفتند.

جریان دیگری که وهابیان از نظر آرا و عقاید مذهبی از آن متأثرند، جریان «اهل حدیث» یا «اصحاب حدیث» است. بنا به قول شهرستانی در ملل و نحل [۳۱]، آنان یکی از دو دسته فقهای اهل سنت و جماعت بودند که در مقابل «اصحاب رأی» قرار داشتند. اصحاب حدیث برخلاف اصحاب رأی که به عقل و رأی و قیاس و استحسان در مسائل فقهی توجه می‌کردند، سخت مخالف عقل بودند و به ظواهر قرآن و حدیث و نقل اخبار و روایات و احادیث تکیه می‌کردند. مرکز عمده آنان حجاز و مراکز اصحاب رأی عراق بود و از اواخر قرن دوم هجری به بعد آنها بشدت با یکدیگر درگیر بودند.

از عمده-ترین پیروان مکتب اهل حدیث، احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱ هجری)، امام مذهب چهارم از مذاهب چهارگانه سنت و جماعت است که افکار او یکی از مهمترین منابع فکری و مذهبی محمد بن عبدالوهاب بود؛ به طوری که وهابیان از نظر مذهب پیرو حنبلیان هستند. او از عقل و رأی بیزار است و در استناد به حدیث - هر چند ضعیف و غیر مستند - تا آنجا مبالغه کرد که گروهی از بزرگان او را از ائمه حدیث شمرده-اند و نه از فقها. [۳۲] عجیب اینکه گفته می‌شود نسب احمد بن حنبل به «ذی-التدیة»، رئیس فرقه خوارج، می‌رسد. معروف است که او نیز مانند جدش مخالف حضرت علی [علیه السلام] بود. [۳۳] حنبلیان در میان اهل مذاهب اسلامی، شدیدترین موضع-گیری‌ها را علیه شیعیان دارند. مذهب ابن-حنبل با گرایش شدید به ظواهر و قشری-گری و اجتناب از هرگونه تأویل و بدعت و حتی تفسیر و نوآوری، شکل جمود و تحجر به خود گرفته است. علاوه بر تشیع، این مکتب با دیگر جریان‌های فکری دارای گرایش‌های عقلی، استدلالی و روشنفکری آزاداندیش نظیر معتزله نیز مخالفت می‌ورزند. آنان در این راه حاضر به کمترین نرمش و قبول کوچکترین تعدیلی نیستند؛ از این-رو در روزگار مأمون و معتصم، متحمل زندان و شکنجه شدند؛ هر چند که در زمان خلافت متوکل مورد احترام قرار گرفتند.

ابن تیمیه (متوفی ۱۳۲۸ م. ۷۲۸ هجری) و شاگردش ابن قیم الجوزیه (متوفی ۱۳۵۰ م. ۷۵۱ هجری) از بزرگترین و برجسته-ترین علما و فقهای حنبلی هستند که اعتقادات و مواضع آنها را در موارد ذیل می‌توان خلاصه کرد: منع زیارت قبور پیشوایان دینی و عدم-جواز ساختن گنبد و بارگاه برای آنان و لزوم ویران کردن آنها، منع توسل به پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] و ائمه [علیهم السلام] و مقدسان طلب شفاعت از آنها، منع سوگند به غیر خدا و کافر و مشرک دانستن عاملان این عقاید بویژه شیعیان، بدعت دانستن هر چیز جدیدی و وسعت دادن دایره شرک، مخالفت کردن با عقل، فلسفه و تشیع و تصوف در هر شکل آن، تکیه کردن بر ظواهر قرآن و حدیث و اثبات جهت برای خداوند و معتقد بودن به رؤیت او، جلوگیری از تفرقه مسلمانان غیر شیعه و بازگشت به سنت پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] و عمل سلف یعنی صحابه و تابعین (که از این جهت سلفیه نامیده شدند).

آنها به دلیل داشتن چنین موضعی با مخالفت علما و قضات درجه اول و صاحب نفوذ مذاهب اربعه در شهرهایی چون دمشق و قاهره روبه-رو شدند. آنها با این-تیمیه به بحث و مناظره پرداختند و به دلیل پافشاری او بر عقایدش بارها او را

به زندان انداختند؛ تا اینکه سرانجام در زندان مرد.[۳۴] ابن-تیمیه بیشترین تأثیر را بر آرا و اعتقادات ابن-عبدالوهاب گذاشت؛ تا آنجا که مهمترین عقاید وی از او گرفته شده است. از این-رو لازم است به آرا و عقاید ابن-تیمیه نظری کلی بیفکنیم. حافظ وهبه، از نویسندگان معروف وهابی، آرای ابن-تیمیه را در چهار مورد ذیل خلاصه کرده است:[۳۵]

۱. بازگشت به کتاب خدا و سنت پیغمبر[صلی الله علیه و آله و سلم] و پیروی از راه سلف صالح در فهم آیات و احادیث مربوط به صفات خدا و اجتناب از روش فلاسفه و متکلمان و صوفیه به این دلیل که روش آنها موافق طریقه سلف صالح نیست.

۲. مبارزه با بدعت‌ها و منکرات، بویژه آن چیزهایی که موجب شرک است؛ از قبیل دست گذاشتن بر قبر و اقامه نماز در کنار آن و حاجت خواستن از اهل قبور و یاری طلبیدن از غیرخدا و تبرک-جستن به درخت و سنگ‌هایی که عوام-الناس از آنها انتظار خیر و شر دارند.

۳. مبالغه و غلو نکردن درباره پیغمبر[صلی الله علیه و آله و سلم] و تنها از راهنمایی‌های وی پیروی کردن.

۴. اعتقاد به اینکه باب اجتهاد کاملاً باز است و اعلان جنگ به مقلدان متعصب.

البته مورد چهارم، همان طور که خواهد آمد، به معنای اجتهاد اصولی در مسائل اساسی، نظری و جدید نیست، بلکه آزاد بودن اجتهاد در غیر نصوص و امور فرعی و جزئی حتی فراتر از مذاهب رسمی مورد نظر است. ابن-تیمیه علیه خاتمیت مذاهب فقهی قیام کرد و در این راه، لزوم رجوع به اصول نخستین اسلام را مطرح کرد. او اصل استدلال به وسیله قیاس و اجماع را باطل شمرد؛ چون به نظر وی اجماع شالوده همه خرافات است.[۳۶] ابن-عبدالوهاب، که مقام علمی او اساساً قابل مقایسه با مقام علمی بالای ابن-تیمیه نیست، با اخذ این آرا به نحوی افراطی-تر و قشری-تر و توأم با سخت-گیری به طرح دعوت خود پرداخت. او به تعبیر مؤلف سلسله-های اسلامی «پیرو محافظه کار و قشری» اندیشه-ها و عقاید کلامی و فقهی ابن-حنبل و ابن-تیمیه بوده است.[۳۷]

شیخ محمد بن عبدالوهاب که در خانواده-ای روحانی و حنبلی مذهب بزرگ شد، به آثار بسیاری از علمای حنبلی گذشته و از جمله ابن-تیمیه دسترسی داشت؛ بعلاوه او در سفرهایش به بلاد مختلف از علمای حنبلی و تألیف آنها بویژه تعالیم ابن-تیمیه و شاگردش ابن-قیم جوزیه بهره برد و طبق آنچه در دائرة-المعارف اسلامی آمده است، شیخ محمد با علمای حنبلی دمشق رابطه داشت.[۳۸] همچنین «اقامت وی در مدینه در تعیین طرز فکر آینده او تأثیر قطعی داشت»؛[۳۹] بخصوص آشنایی او با شیخ عبدالله بن ابراهیم نجدی، پیرو مذهب جدید ابن-تیمیه، اثر عمیقی بر او گذاشت. پس از آن او در دوران اقامت طولانی خود در بصره با مجامع غیررسمی روحانی نیز تماس گرفت و بخصوص با حلقه-های صوفیان و فرق تشیع آشنا شد:

دیدن مناظر شرک-آمیز در اعتقاد عامه، از قبیل زیارت قبور اولیاء الله و آداب همراه با آن که با تفسیر دقیق و خشک سنت ناسازگار بود، ظاهراً وی را از همین زمان برانگیخت که اصلاح-مذهبی خود را آغاز کند. عزیمت از بصره که شاید در ۱۱۵۲ هجری. ۱۷۳۹ م. صورت گرفت، پایان دوره تعلّم شیخ و آغاز فعالیت دینی و سیاسی او بود. [۴۰]

بزرگان و نویسندگان وهابی نیز به این امر تصریح کرده-اند؛ از جمله سلطان عبدالعزیز بن سعود در نامه-اش به دسته اخوان (۱۳۳۲ هجری). یادآور شده است که شیخ محمد به همان اموری دعوت کرد که ابن-تیمیه و شاگردش ابن-قیم به آن دعوت کرده بودند. [۴۱] حافظ وهبه نیز معتقد است که میان این دو مرد (ابن-تیمیه و محمدبن عبدالوهاب) در دعوت به سوی حق تشابه زیادی است و ابن-تیمیه نمونه و سرمشق بزرگی برای شیخ محمد عبدالوهاب بوده است. [۴۲] مهمتر از همه اینکه در موزه بریتانیا بعضی از رسائل ابن-تیمیه به خط محمدبن عبدالوهاب موجود است که مؤید این است که وی هم کتابهای ابن-تیمیه را خوانده و هم آنها را رونویسی کرده است. [۴۳]

محورهای اصلی تعالیم ابن-عبدالوهاب و شعارهای به اصطلاح اصلاحی دعوت او را می-توان به شرح ذیل بیان کرد:

۱. مبارزه با شرک و خرافات و بازگشت به اسلام سلف و سلف صالح. اندیشه بنیادی شیخ محمد، مسأله مبارزه با شرک و دعوت به توحید بود؛ توحیدی که خود او آن را ترسیم می-کرد. اثر مهم او به نام کتاب التوحید (تألیف ۱۱۵۳ هجری). درباره شرک است و دربردارنده عناوین اصلی و کلی دعوت و شعارهای اصلاحی اوست. وی در رساله-های دیگر خود چون کشف-الشبهات، اصول الثلاثه و مجموعه الحدیث النجدیه در همین زمینه مسائل و احکام فقهی را از دیدگاه خود بیان کرده است. در واقع تز دعوت او در این جمله خلاصه می-شود: «من شما را به سوی توحید و یکتا-پرستی فرا می-خوانم و می-خواهم شرک را کاملاً کنار بگذارید». [۴۴]

این شعار را ابن-عبدالوهاب به این دلیل مطرح کرد که معتقد بود مسلمانان طی قرون به انواع خرافات و بدعت‌ها آلوده شده و در عقیده و عمل و آداب و رسوم و عبادات خود را از روی جهل و نادانی و گمراهی به امور مختلفی که از مظاهر شرک و بت-پرستی است، پایبند گردیده-اند؛ از این-رو، او رسالت خود را مبارزه با شرک و جهاد در راه استقرار توحید و یکتا-پرستی می-دانست. هرچند این شعار، همانند دیگر شعارهای اصلاحی وهابیان، به خودی خود درست است و در جامعه اسلامی آن روز جهل و خرافاتی دامن‌گیر مسلمانان بوده است، اما حقیقت این است که آنها عملاً بسیاری از معتقدات و آداب و افعال مسلمانان مذاهب مختلف را با ذهنیت‌های قشری و خشک خود به عنوان شرک رد کرده-اند و شرک را شامل همه چیز، جز آنچه در فرقه وهابی تجویز شده، دانسته-اند. بدتر از این، آنها در عمل بیشتر مسلمین را مشرک، بت-پرست و یا کافر قلمداد کرده-اند و آنها را واجب القتل خوانده-اند. بدین-ترتیب، مبارزه با شرک و بدعت برای آنان شعاری عمومی به عنوان جهاد در راه خدا و توحید، و در واقع نوعی اعلام جنگ به سرتاسر جهان-اسلام و پیروان همه مذاهب اسلامی بود و تنها شامل خود آنها و حداکثر حنبلی‌ها نمی-شد.

شیخ محمد و پیروان او مفهوم توحید و کلمه لا اله الا الله را طوری تفسیر می-کردند که جز خودشان تقریباً موحد دیگری باقی نمی-ماند. به نظر آنها معنای کلمه فوق نفی جمیع معبودها و اثبات عبادت برای خداوند یکتایی است که هیچ شریکی ندارد. آنها در مقام نفی عبادت غیرخدا، امور ذیل را شرک و بت-پرستی می-دانستند و محکوم می-کردند:

زیارت قبور حتی قبر مطهر پیامبر[صلی الله علیه و آله و سلم]، ساختن گنبد و بارگاه برای درگذشتگان و نذر و چراغانی برای آنها، بوسیدن ضریح و نمازگزاران در کنار آن، غیرخدا را ندا کردن و سید و مولا خطاب کردن و یاقسم خوردن به غیرخدا، توسل، شفاعت و استغاثه نزد غیر خدا حتی انبیا و اولیا.

ابن-عبدالوهاب در رساله کشف-الشبهات بیش از ۲۴ بار مسلمان غیروهابی را مشرک و بیش از ۲۵ مرتبه مسلمانان را کافر، بت-پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمن توحید، دشمنان خدا، مدعیان اسلام، اهل باطل، نادان و شیطان خوانده است. وهابیان اهل آداب و عبادات مذکور، اعم از شیعه و سنی را مشرک و کافر و ریختن خون آنان و تصرف در اموال آنها را مباح می-دانستند.[۴۵] با این طرز فکر، هر کاری مجاز، و هر قتل و غارت و جنایتی مشروع و مقدس بود. تنها، کسی که دعوت آنها را می-پذیرفت مسلمان بود و افراد و قبایل و مردم شهرها و بلاد که تسلیم امرای نجد می-شدند و با آنان بیعت می-کردند، پذیرش دعوت و بیعتشان به معنای قبول توحید، و جان و مالشان در امان بود.[۴۶] در سال ۱۲۱۸ هجری سعودین عبدالعزیز، امیرنجد، در بیانیه و امان-نامه-اش به مردم مسلمان مکه، در خطاب به آنها آیه ۵۷ سوره آل-عمران را آورد، آیه-ای که در خطاب به «اهل سنت» در پذیرش کلمه و شعار مشترک توحید و شرک نوزیدن به خدا نازل شده است؛ حتی یکی از علمای وهابی در رساله-اش استدلال کرده است که اهل مکه کافرند.[۴۷]

وهابیان بنا به نظر ابن-عبدالوهاب در رسائلش، بویژه کشف-الشبهات معتقد بودند که فرد، تنها بر زبان آوردن شهادتین مسلمان نمی-شود و جان و مالش محترم نیست؛ چرا که قول بدون عمل اعتباری ندارد و کسانی که به آداب و عبادات اسلامی، آنگونه که ابن-عبدالوهاب مطرح کرده، عمل نکنند، کافر و مشرکند و خون و مال آنها حلال است، هرچند که شهادتین را نیز گفته باشند.[۴۸]

بسیاری از علما و پیروان مذاهب اسلامی از فرق مختلف، این برداشت‌های ابن-عبدالوهاب از موضوع شرک و مصادیق آن را مطابق اصول اسلامی و قرآن و سنت نمی-دانند و در آثار فراوانی آنها را رد کرده-اند؛[۴۹] حتی از همان ابتدا برادرش شیخ سلیمان یکی از بزرگترین مخالفان او بود که کتاب الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه را در ردّ وهابیت نوشت و یا افرادی چون آلوسی، از مورخان وهابی، روش وهابیان را در قتل مسلمانان و غارت اموال آنها به عنوان جهاد در راه خدا را درست ندانسته-اند.[۵۰]

در میان علمای شیعه نیز علاوه بر بزرگانی چون کاشف-الغطا و سیدمحسن امین و محمدجواد مغنیه و علامه امینی، حضرت امام خمینی(ره) در کتاب ارزشمند کشف-الاسرار در همین زمینه به بررسی مفصل و عمیق معنا و مفهوم شرک پرداخته و برداشت‌های وهابیان را رد کرده است. به هر صورت، ابن-عبدالوهاب معتقد بود که مسلمانان از راه راست

منحرف شده و شرک و خرافات و بدعت را رایج کرده-اند؛ بنابراین باید آنها را به راه راست هدایت کرد و به اسلام راستین و سادگی و خلوص اولیه آن و سنت‌های واقعی دوره پیامبر[صلی الله علیه و آله و سلم] و سلف صالح بازگرداند. وهابیان مدعی شدند که از راه و روش خلفای اربعه، به عنوان برگزیدگان سلف صالح-که برتری آنها نسبت به هم برحسب ترتیبشان در خلافت بود - و دیگر رجال سلف صالح پیروی می-کنند. کنت ول اسمیت درباره این جنبش می‌نویسد:

این جنبش، ساده، شدید و تصفیه کننده بود و پیام روشنی را ابلاغ می‌کرد: بازگشت به روش‌های صدر اسلام. جنبش وهابی‌ها با فساد مبارزه می‌کرد و بی-قیدهای جامعه در حال انحطاط خود را محکوم می‌کرد. با میراث فرهنگی امپراتوری دوران میانه مخالف بود و از شهرت به آن پرهیز داشت.... وهابی‌ها می-گفتند جوهر دین در قوانین و روش‌های صدراسلام وجود دارد و این جوهر در مذهب حنبلی که سخت‌گیرترین و دقیقترین فرقه-هاست و از تمام بدعت‌ها و نوآوری‌ها در طی قرون مصون مانده است، وجود دارد. می-گفتند اسلام این است که از قوانین اولیه دقیقاً، کاملاً و منحصرأطاعت کنید و جامعه-ای به وجود آورید که این قوانین در آن مجری باشد، و باقی بیهوده و خطاست.[۵۱]

لوتروپ ستودارد درباره محتوای اصلاحی این جنبش می‌نویسد:

دعوت وهابی تنها دعوتی دینی برای اصلاح آیین بود؛ می-خواست اوهم را برافکنند، شبهات را نابود کند؛ تفاسیر مختلف و حواشی گوناگون که در قرون وسطا ایجاد شده از میان بردارد؛ بدعت و پرستش بزرگان را پایمال سازد؛ اجمالا می-خواست به اسلام نخستین بازگشته، حقیقت و جوهر آن را پیروی نماید؛ یعنی توحید صاف و ساده-ای را می-خواست که به پیغمبر وحی شده؛ قرآنی را پیشوا و راهنمای خود قرار می-داد که بر پیغمبر فرود آمده؛ به شرطی که مجرد از تأویل و تفسیر باشد. می-گفت جز این هرچه هست باطل بوده و به اسلام مربوط نیست ... [۵۲]

آنان که صرفاً به نفی، رد و انکار می-اندیشیدند، در امور جزئی و فرعی، بیشتر سراغ آنچه که آن را از اسلام نمی-دانستند رفتند؛ اما در اثبات و سازندگی از ارائه یک چهارچوب و نظام- فکری و اصولی همراه با راه-حلهایی اساسی ناتوان بودند. این نکته یک ویژگی عمومی بنیادگرایان و جریان‌های فاقد مبانی عقلی و نظری و نظام- فکری جامع و محکم است که دامنه اصلاح آنان صرفاً شامل امور جزئی، فرعی و سطحی و صوری می-شود و امور اساسی و کلیدی و رادیکال و انقلابی را در بر نمی-گیرد. وهابیان با شعار بدون شعور بازگشت به اسلام- اولیه و سلف صالح، و با ماهیت ارتجاعی و خشک و قشری خود، به جای جبران انحطاط و عقب-ماندگی مسلمانان، خود از موانع مهم پیشرفت و تعالی مسلمانان شدند.

۲. مخالفت با عقل، فلسفه، اجتهاد، تفسیر قرآن، تصوف و عرفان و هرگونه نوآوری، با عنوان بدعت. به پیروی از احمدبن حنبل و ابن- تیمیه، ابن- عبدالوهاب و وهابیان با هرگونه گرایش‌های عقلی، فلسفی و منطقی و تصوف و عرفان و تأویل و تفسیر قرآن و با هر روش و شیوه-ای که از ظاهر فراتر می‌رفت، مخالف بودند و آنها را به عنوان بدعت تحریم

می-کردند. ابن-عبدالوهاب می-گفت: «ان کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی-النار». [۵۳] آنها در اصول بشدت ضد معتزله بودند و حتی بیش از اشاعره فلسفه، عقل و منطق را نفی می-کردند، به این دلیل که اینها از اسلام نبوده و از طریق یونان وارد شده است. آنان خود را در طریقه سلف، اصحاب پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] و تابعین می-دانند. بنا به گفته آلوسی، آنها آیات و احادیث را حمل به ظاهر می-کنند و معنای حقیقی آنها را به خدا واگذار می-کنند و اعتقاد دارند که خیر و شر وابسته به اراده خداوند است و بنده او قادر به خلق اعمال خود نیست. همچنین معتقدند که اعطای ثواب و پاداش از فضل خداست و کیفر و عقاب از عدل و اوست و مؤمنان در قیامت خدا را می-بینند. [۵۴]

بنابراین می-توان گفت که وهابیان، جزمی، جبری و قدری مسلک بودند و با جمود و قشری-گری فراوان مسأله بدعت را نیز همانند مسأله شرک شامل همه امور و پدیده-های مربوط به قرن سوم هجری و بعد از آن دانستند. آنها با همین گرایش‌های ظاهری و ضد عقل و فلسفه، در برابر افراط معتزله و بعضی حکما و اهل تأویل از اسماعیلیان و غیره، در موضعی بشدت تفریطی، به قصد پیرایش دین از آلودگی‌ها و بدعت‌ها قرون و اعصار، تنها به ظاهر آیات و اخبار تکیه کردند و با استناد به ظاهر آیات حتی برای خدا اعضا و جوارح نظیر دست و چشم و صورت قائل شدند و جهت و رؤیت را برای او اثبات کردند. [۵۵] آنها به آنچه از قدیم مانده، سخت پایبند بودند و عقاید صحیح اسلامی را در همان ظواهر و صورت قرآن و سنت منحصر می-دانستند و از هرگونه تفسیر و ژرف-نگری و بهره-گیری از عقل، علم و فلسفه در تعالیم دین و تطبیق آن با مقتضیات زمان اجتناب می-ورزیدند. همچنین کلیه امور عصر نبوت را برای مردم همه اعصار کافی می-دانستند. در واقع آنان اصل را بر این قرار می-دادند که همه امور و پدیده-ها در طول قرون جز آن چیزهایی که در نص صریح قرآن و سنت پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] آمده است حرام است و اصل مباح-بودن امور و پدیده-ها را در چیزهایی که نص صریح در حرمت آنها نیامده است قبول نداشتند. [۵۶] این مسأله مبدأ و منشأ اختلاف دو خط و جریان در عالم اسلام از قرون اولیه تا به امروز است که هر یک آثار و عوارض متناسب با خود را دارد. با همین در جامعه سعودی قبل از تحولات اخیر دیدگاه است که بنا به قول حافظ وهبه وهابی:

وهابیان تصویر را حرام می‌دانند؛ ... فراگرفتن فلسفه و منطق را جایز نمی‌دانند. در میان علمای نجد، کسانی که با این علوم آشنایی داشته باشند، بندرت می‌توان یافت. حتی تعداد کسانی که به اسرار لغت و ادب عرب احاطه کامل دارا باشند بسیار کم است و شمار افرادی که علوم بیان و اشتقاق و اسرار بلاغت را بدانند، خیلی کمتر است. اطلاعاتشان در معلومات تاریخی، از سیره پیغمبر [صلی الله علیه و آله و سلم] و سیره خلفای راشدین تجاوز نمی‌کند، و به تواریخ دیگر، چه تاریخ قدیم و چه تاریخ اسلام توجهی ندارند. از اکتشافات جدید چیزی در جزیره-العرب شناخته نیست ... [۵۷]

خود ابن عبدالوهاب در رساله دوم از رسائل پنج-گانه الهدایة السنه نوشت: " ما هیچ کتابی را از بین نمی-بریم مگر کتاب‌هایی که مردم را به عقایدشان دچار شک و تردید کند مانند کتاب‌های علم منطق..."

با چنین ذهنیتی قطعا نجات از جهل و خرافات و انحطاط و عقب-ماندگی ممکن نیست. در یک مورد علمای نجد در سال ۱۳۴۹ هجری در مکه گرد آمدند و به گنج‌نیدن درس رسم و تعلیم زبان خارجی در برنامه مدارس و همچنین جغرافیایی

که در آن از گردش زمین و کرویت آن سخن رفته بود، اعتراض کردند.[۵۸] آنها همه امور و پدیده‌های جدیدی را که در سه قرن اول هجری سابقه نداشت به عنوان بدعت حرام می‌دانستند. موارد ذیل نمونه‌هایی از این موضع‌گیری‌هاست: منع فراگیری فلسفه و منطق و علوم جدید، حرمت استعمال دخانیات، منع استفاده از دوچرخه - به این دلیل که «ارابه شیطان» و یا «اسب شیطان» است و به نیروی جادو و با پای شیطان حرکت می‌کند- مخالفت با اختراعات جدید دیگر چون تلفن و تلگراف و دوربین عکاسی، و پاره‌شدن سیم‌های تلفن به دست افراد جمعیت تندروی «اخوان»، «حرام آشکار» خواندن گرفتن حق گمرک و مالیات و بسیاری از امور جزئی و فرعی در آداب و رسوم و عبادات مسلمانان نظیر صلوات فرستادن بر پیامبر[صلی الله علیه و آله و سلم] در مغازه و بعد از اذان؛ تا جائی که حتی به دستور شیخ محمد افراد خاخی به قتل می‌رسیدند.[۵۹]

بعدها که ابن‌سعود در دوره سوم تاریخ سیاسی عربستان جدید به کنار گذاشتن این دیدگاه‌های ارتجاعی دست زد، مورد اعتراض شدید جمعیت «اخوان» قرار گرفت؛ جمعیتی که به دست خود او سازمان یافته و از بدویان وهابی تشکیل شده بود که در به قدرت رسانیدن او مؤثر بودند. ابن‌سعود به عنوان حاکم جامعه با این افکار نمی‌توانست قدرت خود را حفظ کند و یا ظواهر فرهنگ و تمدن غربی را به راحتی وارد کند. در سال ۱۳۴۳ هجری رؤسای جمعیت اخوان با هدف «برطرف ساختن مظالم» و «از میان بردن بدعت‌ها و منکرات» به اعتراض علیه پادشاه سعودی برخاستند و در سال بعد طی مجمعی هم‌پیمان شدند که دین خدا را یاری و در راه او جهاد کنند. سپس آنها انتقاداتی رابه شرح ذیل بر ملک عبدالعزیز وارد کردند:[۶۰]

۱. ملک عبدالعزیز با کفار دوستی و در دین سهل‌انگاری می‌کند؛ لباس دراز می‌پوشد و شاربش را نمی‌زند و عقال به سر می‌بندد.

۲ و ۳. پسرش سعود را به مصر که از بلاد شرک است فرستاده و پسر دیگرش را به لندن اعزام داشته است.

۴. از اتومبیل و تلگراف و تلفن استفاده می‌کند.

۵. مالیات‌هایی در حجاز و نجد مقرر کرده است.

۶. به عشایر عراق و شرق اردن اجازه داده است تا احشام خود را در اراضی مسلمانان (یعنی نجد و حجاز) بچرانند.

۷. تجارت با کویت را منع کرده است؛ اگر مردم کویت از کفارند، باید با ایشان جنگ کرد و اگر مسلمانند، چرا با آنان قطع تجارت بشود؟

۸. شیعه احسا و قطیف را مجبور سازند تا دین اهل سنت و جماعت را بپذیرند. برای آشنایی با عمق تحجر و جمود ذهنی و مذهبی این جریان‌ها که حتی در حال حاضر نیز چندان کمیاب نیستند، در ذیل قسمتی از فتاوا و جوابیه علمای نجد در پاسخ به استمداد ابن‌سعود از آنها به منظور ختم این اعتراضات آمده است:

الف) چون موضوع تلگراف امری است جدید و در آخرالزمان پدید آمده است و حقیقت حکم آن را نمی‌دانیم و از دانشمندان گذشته نیز احدی راجع به آن اشاره‌ای ندارد، لذا در بیان حکم آن توقف نموده و چیزی نمی‌گوییم و حکمی را که به آن قطع و یقین نداریم به طور جزم به خدا نسبت نمی‌دهیم.

ب) سلطان(سعودی) باید جاهایی را که شیعیان برای برپا داشتن بدعت‌های خود ساخته اند (نظیر حسینیه ها و تکایا) ویران سازد و از برپا داشتن آن بدعت‌ها (نظیر عزاداری عاشورا) جدا جلوگیری به عمل آید و هرکس که در مقابل این کارها مقاومت کند از کشور اسلامی تبعید شود.

ج) گرفتن گمرک و مالیات از نظر ما حرام اشکار است. ولی اگر سلطان سعودی مرتکب این عمل حرام شد نباید با او به مخالفت برخاست و اختلاف میان مسلمانان ایجاد کرد و یا به سبب این کار حرام از فرمان او سر برتافت.[۶۱]

در مسأله اجتهاد و تقلید در فروع دین، وهابیان به پیروی از ابن-تیمیه، همان طور که نقل شد، اجتهاد را رد نمی-کنند و با آنکه خود را پیرو مذهب حنبلی می‌دانند، تقلید از مذاهب دیگر اهل تسنن را منع نمی-کنند؛ اما مذاهب دیگر نظیر شیعه امامیه و زیدیه را انکار می-کنند. در پاره-ای از مسائل، آنها حتی از تقلید از مذاهب سه-گانه دیگر اهل سنت نیز ابایی ندارند. از این جهت گفته می-شود که آنان قائل به تبعیض در اجتهادند؛ یعنی فردی در بعضی از مسائل مجتهد و در بعضی دیگر مقلد باشد.[۶۲] با این حال، آنها با رد عقل و فلسفه و بدعت و حرام شمردن همه امور و پدیده-های جدید و نادیده-گرفتن مقتضیات زمان و همچنین تحجر و جمود فکری، در واقع به اجتهاد زنده و اجتهاد در مسائل اساسی و نظری اعتنایی ندارد و علاوه بر رد اجتهاد مطلق، در اجتهاد تجزی نیز به استنباط و استخراج احکام شرعی از طریق عقل در موارد غیرمنصوص قائل نیستند؛ بلکه چنانچه در مسأله و حکمی از احکام مذاهب اربعه، نص صریحی منبعث از قرآن و سنت را قوی‌تر و قطعی‌تر یافتند به آن عمل می‌کنند، هرچند که از مذهب حنبلی هم نباشد. بنابراین، اجتهاد آنان با اجتهاد شیعه و حتی سایر فرق سنی، با توجه به درجه اعتنای برخی به قیاس و استحسان و یا عقل و اجماع، فرق می‌کند. آنها در صورت بودن نص، تقلید را جایز نمی-دانند، از هرکدام از ائمه اربعه که باشد؛ اما در صورت نبودن نص از احمدبن حنبل تقلید و بر آثار فقهی علمای حنبلی گذشته تکیه می-کنند. حافظ وهبه در این زمینه می‌گوید:

علمای نجد در حیات علمی خود، به نوشته-های مؤلفان گذشته اعتماد می-کنند؛ از این روی آثار و رساله-های ایشان، از جمله کتب شیخ محمدبن عبدالوهاب و فرزندانش دارای متانت اسلوب و حسن تصرف نیست و مصادری که باید به آنها مراجعه کرده باشند، بسیار نبوده است. ایشان ادعای اجتهاد مطلق نمی-کنند، بلکه مقلد احمدبن حنبل و ابن-تیمیه و شاگردانش، از جمله ابن-قیم هستند.[۶۳]

اساساً وهابیان گرایش‌های اصولی ندارند و گرچه ابن-عبدالوهاب به سه اصل دین تکیه کرده است و چنین گفته که بنده باید خدا، دین و پیغمبر خود را بشناسد،[۶۴] آنها عمدتاً در فروع و جزئیات، آن هم بیشتر در موضع رد و انکار، آرا و احکامی دارند که حتی در آنها هم بیشتر مقلدند؛ به طوری که ابن-سعود در مورد اصول و فروع دینشان می-گفت: «ما در اصول تابع قرآن هستیم و در فروع پیرو مذهب امام احمدحنبل و هیچکس حق ندارد در امور دین به رأی خود عمل کند».[۶۵]

به طور کلی آنها آنچه را مطابق ظواهر کتاب و سنت و سیره پیامبر[صلی الله علیه و آله و سلم] و خلفای راشدین و پیشوایان دینی، تا آخر قرن سوم هجری دیده-اند، پذیرفته-اند و امور و پدیده-هایی را که بعد از قرن سوم به وجود آمده-اند، بدعت و حرام دانسته-اند. از این-رو آنها بعد از نص صریح و در صورت نبودن آن، مسأله اجتهاد را - آن هم تنها تا آخر قرن سوم- قبول داشتند. تجزی و تبعیض در اجتهادشان نیز از حد موضوعات و احکام مورد بحث ائمه اربعه سنی در همان قرون اولیه فراتر نرفته است و در نهایت آنها به تقلید نزدیکتر بودند تا به اجتهاد.

۳. مسأله وحدت و خلافت دینی - عربی و ضدیت با ترکان عثمانی. با توجه به تأثیر جنبش وهابیت در وحدت قبایل بدوی و اعراب پراکنده نجد و حجاز در لوای قدرت آل-سعود و گسترش آن در دیگر بلاد عربی از همان قرن ۱۸ م. ۱۲/ هجری. تا قرن ۲۰ م. ۱۴/ هجری. و قرار گرفتن آن در راستای جنبش استقلال- طلبانه اعراب و ملیون عرب علیه عثمانی، برخی از نویسندگان عرب در قرن حاضر، تحت تأثیر نوشته‌های رشید رضا، که او خود متأثر از وهابیت بود، هر یک به نحوی این جنبش را «نمودار روح استقلال-طلبی عرب» شناخته و آن را به وجدان عرب پیوند داده‌اند. [۶۶]

جریان متحجر و کوتاه-بین حنبلی از احمد بن حنبل تا ابن-تیمیه و از ابن-تیمیه تا ابن-عبدالوهاب امور عقلی و فلسفی و عقاید صوفیانه، و حتی تشیع را در عالم اسلام به عنوان بدعت‌هایی می-شناختند که از ناحیه غیر اعراب نظیر یونانیان و ایرانیان و ترکان وارد دین شده است. به این دلیل آنها به مخالفت با فلسفه، تصوف و عرفان و تشیع و حتی ترکان عثمانی برخاستند و دعوت خود را به نام «پیراستن دین اسلام از آثار فکری غیر عرب» [۶۷] آغاز کردند؛ به طوری که همیلتون گیب این نکته را دارای اهمیت دانسته است که:

شورش وهابیان در ولایتی رخ داد که عنصر عربی در آنجا خالص تر از دیگر نواحی بود. به طور کلی قوای مذهبی-ای که توسعه کامل تصوف بعد از غزالی را قالب-ریزی کرده بود، افراد و اقوام غیر عرب بودند؛ از قبیل ایرانیان، بربرها، ترکان؛ و هر چند این مطلب نوعی خیال‌بافی باشد که این امر را به انقیاد سیاسی سرزمین‌هایی نسبت دهیم که تحت فرمان عرب‌ها بودند، اما این نیز درست است که دامنه تهاجم اقوام یاد شده در داخل اسلام به آنجا کشیده شده بود که هم باعث تضعیف غلبه «فکر عربی» در اسلام می-شد و هم مایه تضعیف نفوذ علمای مذهبی قدیم عرب؛ علمایی که تا زمان غزالی روی کار آمده بودند، و این نکته حتی شامل حال خود غزالی نیز می-شد ... احیای فرقه وهابیه نخستین ادعا و اثبات مجدد «فکر عربی» بود که دیگر گروه‌ها و فرقه‌هایی که دارای اصل و منشأهایی مستقل بودند به پیروی آن پرداختند. [۶۸]

بعید نیست که وهابیان از زاویه عربی به دین نگریسته باشند؛ اگرچه در این مورد اغراق‌گویی و تبلیغ زیادی هم می-شود؛ بخصوص در قالب شرق-شناسی، اروپایان مستقیم و غیرمستقیم تلاش می-کنند تا نویسندگان و روشنفکران عرب را به بررسی و تمرکز مطالعه در قرون اولیه اسلامی برانگیزند و در پیوند با یکدیگر به قول همیلتون گیب:

امتیاز و تفاوت میان اسلام قدیم و جدید را مورد تأکید قرار دهند و در محافل علمی و ادبی، بی-اعتبار بودن "روکش" ایرانی و ترک را موجب شوند. بدین ترتیب این عوامل و محافل راه را برای بهبود وضع و حال و بازگشت نیروی ابتکار و نفوذ و تأثیر قوم عرب در جهان اسلام هموار کردند ... [۶۹]

اما همانطور که اشاره شد، جنبش وهابیت تأثیر مثبت و سازنده-ای در جامعه عرب و اسلام نداشت. در عین حال از سوی لوتروپ ستودارد که یکی از کارشناسان پان-اسلامیسم به شمار می-رود، این جنبش در پیوند با مسأله وحدت و یکپارچگی جهان اسلام، به عنوان نخستین مرحله جنبش پان-اسلامیسم خوانده شده است. او اعتقاد دارد که آنها «گام نخستین» را در راه «اصلاحی دینی» در عالم اسلامی برداشته‌اند و در پی آن «اتحاد سیاسی عمومی» میان تمام ممالک اسلامی را تعقیب کرده‌اند. [۷۰] او می‌نویسد:

در اثنای یک قرن، دعوت وهابی از هر حیث توسعه زیادی یافته، به طرز دیگری و مهم‌تر نمایان شد و به نام «بیداری اسلامی» معروف گردیده است. سپس بیداری اسلامی وسعت یافت؛ راه و روش و مقصد متعدد گردید. اهم از همه آنها دعوت معروفی است که به نام «اتحاد اسلام» مشهور گشت. [۷۱]

اما برخلاف این نظر - که ریشه شعار اتحاد جهان اسلام را به افکار ابن-عبدالوهاب برمی-گرداند - شعار دعوت به اتحاد اسلامی وهابیان همانند دعوت ابن-تیمیه صرفاً مسلمانان سنی را از تفرقه و پراکندگی منع می‌کرد و تنها آنها را به وحدت و یکپارچگی علیه دشمنان داخلی و خارجی حتی شیعیان دعوت می‌کرد. فراتر از آن، در درجه اول، دعوت به اتحاد مسلمانان از شعارهای اساسی دین و پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] و خلفای راشدین و نیز علما و بزرگانی از شیعه و سنی در قرون گذشته، قبل و بعد از ابن-تیمیه، بوده است.

ستودارد شاهد مدعای خود را ادامه لشگرکشی‌های وهابیان به خارج از نجد در حجاز، با وجود اماکن مقدسه آن و عراق و سوریه می‌داند و اینکه رهبرشان «اندیشه کاری بزرگتر کرد؛ یعنی او می-خواست جمیع عالم اسلام را پیرو خود کند».[۷۲] برخلاف این ادعاها، جنبش وهابیت نه تنها در راستای وحدت مسلمین گام برنداشت، بلکه با مواضع فکری و مذهبی-ای که داشت عملاً به بقیه جهان اسلام اعلان جنگ دارد و نفرت و انزجار شیعیان و اهل مذهب سنی یعنی غیرحنبلیان را برانگیخت حجم عظیم غارت‌ها، کشتارها و ویرانگری‌های آنان در اماکن مقدسه شهرهای مکه و مدینه و کربلا و نجف نیز کذب این ادعاها را آشکار می-سازد.

ابن-عبدالوهاب که بنابر روایتی آرزوی «تشکیل یک دولت دینی را که خود مشاور فقهی آن باشد»[۷۳] در سر داشت و پس از تأسیس حکومت سعودی در قلمرو دین و سیاست و در پیوند و مشاورت با ابن-سعود و پسرش گام می-زد، بعد از توسعه دعوت و قدرت وهابیان و آل-سعود، در صدد گسترش این دولت و حکومت دینی در سراسر جهان عرب و اسلام برآمد و بشدت علیه خلافت عثمانی - که آن هم سنی بود- موضع گرفت. او «ترک را نامسلمان و غاصب خلافت دانسته، عقیده داشت خلافت همیشه حق عرب است».[۷۴]

در دورانی که عثمانی‌ها به دلیل درگیری با غرب و مواجهه با دولت‌های استعماری اروپا، بیش از همیشه نیازمند وحدت و در صفوف داخلی و در قلمرو اسلامی بودند، سیدجمال شیعه مذهب با درک عمیق این ضرورت به طرفداری از دولت عثمانی در برابر اروپا و انگلیس برخاست؛ اما ابن-عبدالوهاب سنی مذهب و جنبش وهابیت به سبب درکی نادرست از وضع موجود یک جهت-گیری شدید ضدعثمانی را تعقیب کردند و بدین ترتیب همسو با اهداف و منافع استعماری غرب قرار گرفتند. این مورد نیز از یک طرف ریشه در دیدگاه وهابیان دارد و از طرف دیگر بخصوص در دوران دوم و سوم تاریخ عربستان جدید از سیاستهای استعماری غرب نشأت می-گیرد.

گرچه وهابیان همان دیدگاه سنتی یعنی حق انحصاری دانستن خلافت برای اعراب را، همانند برخی از علمای قبل و مصلحان دوره-های بعد، تکرار می-کردند، اما آنها شدیدتر از همه، ترک‌ها را نامسلمان، کافر و غاصب خلافت دانستند، و مبارزه و قطع رابطه با آنها را تجویز می-کردند؛ به طوری که سلیمان بن عبدالوهاب، نواده ابن عبدالوهاب و از پیروان سر سخت دعوت او - که گویا بعدها به دست ابراهیم پاشای مصری دستگیر و تیرباران شد[۷۵]- در مقام قاضی درعیه (یکی از امارات نجد) دشمنی شدیدی با ترکان عثمانی داشت؛ تا آنجا که حتی برقراری رابطه با آنان را نیز حرام می-شمرد.[۷۶]

این موضع-گیری ضدعثمانی وهابیان کاملاً با سیاست و منافع انگلستان همسو بود. انگلیسی‌ها، با استفاده از آن نظرگاه سنتی، حتی از لحاظ کارشناسی درباره مسأله انتقال خلافت از ترک‌ها به عرب‌ها کارهایی کرده بودند؛ تا آنجا که نویسنده و شاعر گمنام انگلیسی، بلنت، بیش از سایرین به این مسأله پرداخت و خود را همانند لردبایرون که نسبت به یونانیان ابراز علاقه می‌کرد، به جزیره‌العرب-علاقه-مند نشان داد. نامزد آن روز انگلیسی‌ها برای خلافت عرب قریشی، شریف حسین بود؛ اما پس از تلاش‌های فراوان آنها و مأموران برجسته-شان نظیر لورنس، سرپرسی کاکس و لردکرزن در خنثی کردن نقشه-های آلمان، روسیه و فرانسه در خلیج فارس و شبه جزیره و قطع نفوذ عثمانی از آنجا، سعودی‌ها مطابق نقشه آنها بدیل مناسب‌تری برای تأمین منافعشان شناخته شدند. اهمیت استراتژیک خلیج فارس، کشف نفت در منطقه و وقوع انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷ م، بازنگری به «مسأله شرق» و اتخاذ استراتژی جدیدی را از ناحیه انگلستان ضروری می‌کرد. براساس رهنمودهای لورنس عربستان، خطی مشی و سیاست نو امپریالیسم عقب-نشینی و یا مسامحه در امور نبود، بلکه تغییر جهت فعالیتها بود:

[به موجب آن] اقوام محلی بایستی تهیه وسایل دفاع خویش را بر عهده گیرند. این امر به ادعای امپریالیست‌ها امری مردم-پسند بود؛ ولی عمل، خلاف آن را ثابت کرد. برای اجرای این منظور، بریتانیا می-بایست دستیاران مناسبی برای خود جستجو کند. این دستیاران نباید از میان نوکران مطیع قدیمی باشند، بلکه باید از بین کسانی که در مخالفت با فرمانروایی انگلستان بیشتر هیاهو و آشوب به راه می-انداختند، انتخاب می-شدند. بر همین شیوه، این اشخاص نمی‌بایست از فلاسفه و ثروتمندان باشند؛ شرط لازم داشتن ششم سیاسی و عوام فریبی بود.[۷۷]

مسأله اساسی برای انگلستان و سایر قدرتهای امپریالیستی چگونگی تغییر مواضع بود.[۷۸] آل-سعود نسبت به شریف حسین دارای تفاوت‌هایی بودند. آنها هم به حکومت نجد و حجاز (عربستان کنونی) قانع شده بودند و هم اشغال فلسطین و روی کار آمدن صهیونیست‌ها مخالفتی نداشتند؛ علاوه بر این آنها با چهره-ای مذهبی و به عنوان جریان دینی، دشمنی شدیدی نیز با شیعیان داشتند؛ آن هم در مناطق حساسی چون ایران و عراق، با اکثریت شیعه که در آنها جنبش‌های ضدانگلیسی مهمی به رهبری علما و مراجع شیعه رخ داده بود؛ نظیر جنبش تنباکو (۱۸۹۱ م) و انقلاب ۱۹۲۰ م. عراق.

بعلاوه نوشته-ها و کتاب‌هایی چون خاطرات مستر همفری،[۷۹] جاسوس انگلیسی، حکایت از آن دارد که محمد عبدالوهاب در اعلام مذهب خود صرفاً بازیکه دست انگلیسی‌ها و مأمور و جاسوس آنها بود؛ جاسوسی که هدف عمده‌اش ایجاد شکاف و تفرقه در میان مسلمانان در جهان اسلام بوده است؛ هرچند در سندیت و قطعیت مطالب این کتاب نیز تردیدهایی وجود دارد.[۸۰]

همچنین ناصرالسعید[۸۱]، در کتابش به نام تاریخ آل سعود به طور مستندتری، طی یک سلسله افشاگریهای شگفت‌انگیز بر علیه وهابیت و آل سعود، می‌نویسد که در «مکتبه اسطنبول» جزوه-ای موجود است که در سال ۱۸۱۸ م. ۱۲۳۴ هجری چاپ شده است و روشن می‌سازد که مردی به نام سلیمان القرقوزی الیهودی، جد محمدبن عبدالوهاب بوده است. او

ضمن تشریح چگونگی مسلمان شدن آن یهودی، می-افزاید که محمد بن سعود، خویشاوند محمد بن عبدالوهاب و نخستین حاکم هم-پیمان او، نیز یهودی بوده و هدفش «نابودی اسلام از داخل خود اسلام» بوده است. [۸۲] او در جای دیگر می‌نویسد که ابن عبدالوهاب هنگامی قدرت و نفوذ یافت که با یهودیان نجران متحد شد و از آنان کمک مالی درخواست کرد و سپس آنان را برضد مردم نجران برانگیخت. او استیلای خاندان سعودی بر سرزمین نجد و حجاز را زاییده دو عامل می‌داند: نخست پشتیبانی یهودیان عراق از محمد بن عبدالوهاب و خاندان سعودی هم‌پیمان او و دوم وجود تفرقه و اختلاف-نظر در میان ملت. [۸۳]

۴. دشمنی با شیعیان. اختلاف شیعه و سنی ریشه-ای عقیدتی و تاریخی دارد و می-توان گفت که از احمد بن حنبل تا ابن تیمیه و نیز تا ابن عبدالوهاب این ضدیت و موضع-گیری مذهبی-سیاسی علیه شیعیان ادامه داشته و تکرار و تشدید شده است؛ از این رو وهابیان نیز همان موضع-گیری سنتی را پذیرفتند و ادامه دادند. آنها گذشته از اختلاف در فقه و احکام و عبادات و مسائل فرعی جزئی، از نظر اصولی و فکری نیز تفاوت‌های بسیار مهمی با تشیع دارند. آنها گرچه از دوستی اهل بیت [علیه السلام] دم می-زنند، مدعی هستند که در این باره غلو نمی-کنند. [۸۴] آنان با رد و طرد عقل، فلسفه، اجتهاد، تصوّف و عرفان و تفسیر و هرگونه فراتر رفتن از ظواهر، کاملاً درمقابل تشیع که دارای مایه‌های عقلی، فلسفی، اجتهادی و ... است قرار می‌گیرند. آنان با استناد به برخی از آداب و عادات و عبادات شیعیان و یا یکی دانستن شیعه امامیه و سایر شاخه-های شیعی نظیر باطنیان، اسماعیلیان، زیدیه و غلات و نیز تفکیک نکردن آنها و جریان‌های متفاوت تصوّف و عرفان از هم، تحت عناوین مختلفی نظیر شرک و بدعت و رافضی و مشرک و مرتد و کافر علیه شیعه موضع گرفتند و در این امر حتی از ابن تیمیه نیز بسیار سطحی-تر و افراطی-تر عمل کردند. این در حالی است که خود شیعه امامیه افراط و تفریط‌های نظری و عملی برخی از دیگر فرق شیعی و جریان‌های منحط و منفی تصوّف و عرفان را قبول ندارد و حتی شیعیان غالی را خارج از تشیع می‌داند. وهابیان خود مواضع فکری و اصولی مهمی که قابل مقایسه با مکتب و اصول تشیع باشد نداشته-اند و فقط در نکات و مسائل مورد توجه شیعه، موضع رد و انکار را در پیش گرفته-اند. روش برخورد آنان نیز همچون گذشتگان مبتنی بر جعل، دروغ و تهمت است و کم و بیش همان اقوال پیشینیان خود را تکرار می-کنند؛ اقوالی که از طرف علمای بزرگ شیعه پاسخهای محکم و مستدلی از نظر فقهی و کلامی به آنها داده شده است. [۸۵]

انگیزه-های سیاسی آنها در دشمنی با شیعه و تبلیغات وهابی‌ها علیه شیعه برحسب اوضاع و احوال زمان متغیر بوده است؛ ولی هرچه از آغاز دعوت وهابیت به زمان حاضر نزدیکتر می-شویم، دشمنی آنها از انگیزه-های مذهبی و موضع صرفاً فقهی - کلامی بسیار فراتر می-رود و رنگ سیاسی به خود می-گیرد. از زمان استقرار دولت ابن-سعود در دهه سی قرن تا شروع انقلاب اسلامی ایران، با توجه به کم‌رنگ شدن داعیه-های وهابی آل-سعود و تسلط آنها بر حرمین شرفین و نیاز به جلب-نظر همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی و نیز هم‌سویی و پیوند آنها ورژیم شاهنشاهی ایران با امریکا علیه منافع مسلمانان منطقه اعراب، این دشمنی جای خود را به دوستی و تفاهم در سطح دولت‌های ایران و عربستان داد؛ اما از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به دلایل فراوان سیاسی، دوباره آنها خصومت‌ها و دشمنی‌ها با تشیع و شیعیان در راستای سیاست‌های استعماری غرب و امریکا بالا گرفت که اوج آن در جنگ ایران و عراق و بویژه فاجعه مکه و کشتار زوار ایرانی و غیرایرانی در مراسم حج سال ۱۳۶۶ ش. بود. جلوه دیگر آن را می-توان در حوادث خونین پاکستان دید.

دشمنی آنها با شیعه، به رغم تغییر و تحول دیدگاههای اصلی آنها، یک موضع ثابت و همیشگی بوده است و هرچند که این دشمنی شامل غیرشیعیان یعنی سنیان غیرحنبلی نیز می-شد، تضاد آنها با تشیع، بنیادی-تر و عمیق‌تر بوده است. این مسأله متناسب با زمان و اوضاع و انگیزه-های مذهبی و سیاسی خاص (!) آنان را به خصومت با شیعیان برانگیخته است؛ مسأله-ای که با سیاست‌های استعماری غرب و امریکا در منطقه جهان اسلام نیز گره خورده است.

ج) آثار و نتایج، نقد و ارزیابی

از زمان به قدرت رسیدن ابن-سعود در دهه سوم قرن حاضر تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران تغییرات مهمی در تاریخ وهابیت رخ داده است. این آیین خشک، متحجر، بنیادگرا و ارتجاعی که نمی-توانست در ابعاد داخلی و بین-المللی پاسخگوی نیازهای زمان و حل مشکلات دولت تازه تأسیس سعودی باشد، بتدریج عقب-نشینی کرد و محافظه کاری را در پیش گرفت. اولین نقطه عطف این عقب-نشینی و تجدید نظر-طلبی، به دوران حکومت ابن-سعود تا اواخر دوره فیصل در اوایل دهه هفتاد برمی-گردد. در این زمان ابن-سعود برای اداره حرمین شریفین و حکومت و وارد کردن مظاهر تمدن جدید غرب به انجام اصلاحاتی اجتماعی و اقتصادی و مذهبی دست زد و باگردن زدن گروهی از رؤسای جمعیت بنیادگرای اخوان که مخالف این تجدید نظرها بودند و بریدن دست تعدادی از رؤسا و علمای وهابیت و کارهایی از این قبیل بسیاری از اصول و احکام آیین وهابیت را تعطیل و یا تعدیل کرد و ضرورت پذیرش بسیاری از امور و مسائل زندگی جدید را به آنها تحمیل کرد. با کشف و استخراج نفت و مسلط شدن شرکت نفت امریکایی آرامکو بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ عربستان، بویژه از جنگ جهانی دوم به بعد، این تغییرات و اصلاحات شتاب بیشتری به خود گرفت که آثار آن پس از مرگ ابن-سعود (۱۹۵۳ م.) ملموس تر شد. درآمدهای عظیم نفتی چهره جامعه و کشور عربستان را از اوایل دهه شصت عوض کرد و در کنار استبداد مطلق و فساد و تباهی روزافزون خاندان سعودی، تغییراتی روبنایی و سطحی و صوری انجام گرفت و مردم عربستان و بویژه شهرنشینان را مهیای پذیرش جنبه-های منحط و مبتذل فرهنگ و تمدن غربی کرد و استحاله فرهنگی و اقتصادی جامعه عربستان از طریق غارت نفت و ورود کالاهایی لوکس و پرزرق و برق غرب و ژاپن و مصرف-زدگی را موجب شد. این در حالی است که ساخت و بافت جامعه هنوز قدیمی و بدوی مانده بود و این تحولات و ورود محصولات جدید هم روی پایه و اساس صحیح و برنامه-ریزی درستی بنا نشده بود. مرحوم آل-احمد در کتاب خسی در میقات از وضع عربستان آن روز به عنوان «بدویت موتوریزه» یاد می‌کند. [۸۶] تا زمان فیصل، جانشین سعودبن عبدالعزیز (۱۹۵۳-۱۹۶۲ م.)، هنوز بافت و ساختارهای سنتی تغییر نکرده بود و او در برابر موج فزاینده تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مقاومت می‌کرد و کشور را با همان شیوه و سنتی رهبری قبیله-ای اداره می-نمود و قشرهای جدید برخاسته از آن تحولات را با سختگیری در کنترل گرفته بود؛ ولی با افزایش ناگهانی قیمت نفت، پس از تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ م.، در شرایط جدید داخلی و بین-المللی و با اهمیت و حساسیتی که موقعیت نفتی عربستان برای غرب داشت، مقاومت فیصل با قتل او در سال ۱۹۷۵ م. در هم شکسته شد و خالد، جانشین او، نیز با اعمال قدرت برادرش فهد و تحت حمایت امریکا و آرامکو، با تجدید نظر کلی در سیاست‌ها و آیین وهابیت، تسلیم این فشارها شد.

فیصل به نام اسلام و به عنوان یک مسلمان وهابی طرفدار آزادی بیت-المقدس، مأموریت مقابله با موج عظیم و بنیان‌کن ناسیونالیسم عرب و پان-عربیسم ناصر را نیز برعهده داشت. او با عنوان وحدت مسلمین و با قرارداد اسلام امریکایی در رأس سیاست خارجی خود، به کمک شاه سابق ایران و افرادی نظیر بورقیبه و ... سازمان کنفرانس اسلامی را به وجود آورد. ناصر با جداکردن راه خود از این راه این عناصر مرتجع طرفدار اسرائیل و امریکا، درباره این سازمان و فلسفه تأسیس آن، که هنوز هم به مثابه تار عنکبوتی همه کشورهای مسلمان را در بر گرفته است، گفته بود که آنها می-خواهند از مذهب به عنوان اسلحه-ای به منظور تحقق هدف‌های خود بهره-برداری کنند. او معتقد بود که:

پیمان اسلامی یک پیمان امپریالیستی است و هدف آن مبارزه علیه نهضت‌های رهایی-بخش و سدکردن راه پیشرفت اجتماعی است ... توطئه-ای است علیه کشورهای مسلمان غیرعرب که سیاست عدم تعهد را دنبال می-کنند؛ ... اقدامی است که در جهت تجمع کلیه نیروهای مرتجع وابسته به امپریالیسم به منظور تشکیل آخرین خط دفاعی در برابر موج سهمگین انقلابی مترقی در کشورهای عربی؛ ... پیمانی است ارتجاعی، و با امپریالیسم علیه مسلمانان و فلسطین همکاری می‌کند ... چه کسی طرح این پیمان را ریخته است؟ مسلما واشنگتن و لندن ... پیمان مزبور پیمانی است سیاسی و نه مذهبی. ... به نظر ما همکاری واقعی اسلامی، همکاری مردم مسلمانانی است که علیه امپریالیسم پیکار می-کنند؛ نه همکاری حکومت‌های دست-نشانده و مزدور امپریالیسم که از اسلام بهره-برداری کرد و در آن قلب ماهیت می‌دهند ... [۸۷]

از اوایل دهه هفتاد تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی تحولات مهمی در دیدگاه‌ها و سیاست‌های داخلی و خارجی سعودی‌ها و در وهابیت به عنوان دین رسمی حاکم به وجود آمده است. وهابیت اولیه با حفظ ظواهر مذهبی، در محتوا دگرگون شد و حاکمیت آرامکو و به طور مشخص دلار جای آن شعارهای بدون شعور و برنامه ریزی در سیاست‌های داخلی و خارجی را گرفت. سرانجام، این جریان سطحی و قشری جامعه تحت نفوذش بدون طرح و برنامه و تز مشخصی برای حل معضلات اساسی داخلی و مسائل مستحدثه و بی-اینکه آمادگی مواجهه با تمدن غربی و پیامدهای ورود آن را داشته باشد، بتدریج در نظام سرمایه-داری غارتگر جهانی حل و هضم شد و در زندگی جدید و مصرفی و جو غرب‌گرایی و غربزدگی ایجاد شده، قشرهای جدید خودباخته و مقلد ظواهر فرهنگ و تمدن غربی و تسلیم سیاست‌های استعماری دول غربی حاکم شدند:

نقش آرامکو در عربستان و سلطه امریکا از طریق آن بسیار برجسته و عمیق است؛ به طوری که فقط از نظر سلطه کالاهایی امریکایی بر بازارهای عربستان، طبق یک برآورد، امریکا از سال ۱۹۵۰ م. تا سال ۱۹۸۰ م. بزرگترین صادرکننده کالا به عربستان بوده است. [۸۸]

طبقه حاکم جدید به قدری در فساد و انحطاط اخلاقی و اجتماعی غرق شدند و برای حفظ خود به این روند ادامه می-دادند و عمل به دین را فقط «در حد میسور» برای جامعه تجویز می-کردند. آنان در سیاست خارجی ضمن بازگشت

دوباره به مسأله عربیت، هم-جهت با اهداف امریکا و غرب حرکت کردند. بافت قبیله-ای و آداب و سنن قومی و محلی در سطح این جامعه بویژه در مراکز غیرشهری و مناطق پراکنده هنوز هم برقرار است. رژیم سعودی ظواهر دینی و مذهبی-اش را کنار نگذاشته و از اداره جامعه بر طبق قوانین اسلام و قرآن دم می-زند و مثل گذشته قرآن را قانون اساسی خود اعلام می‌کند. این رژیم تبلیغات فراوانی راباکمک دلارهای نفتی و از طریق سازمان «الرابطه العالم الاسلامی» در جذب مسلمین بلاد و ایفای نقش رهبری مسلمانان جهان، با توجه به کنترل حرمین شریفین، انجام می-دهد که بویژه پس از انقلاب اسلامی ایران و با روی کارآمدن رسمی فهد، این ظاهرسازی دینی و مذهبی در سیاست‌های داخلی و خارجی دوباره برقرار شده است.

انقلاب اسلامی ایران بر ذهنیت‌ها و موقعیت دینی - سیاسی مسلمانان و مشروعیت دولت‌های حاکم تکان شدیدی وارد کرد و دوباره نقش دین و مذهب را در جامعه و سیاست مطرح کرد. اقشار و طوایف سنتی مسلمان عربستان اعم از وهابی و غیر آن از سنی و شیعه دوباره به سمت دین گرایش پیدا کرده-اند. رژیم سعودی، از طرفی با توجه به رشد تمایلات بنیادگرایانه وهابیان داخلی و از طرف دیگر به سبب لزوم جلب- نظر مساعد مسلمانان جهان، فراتر از قالب محدود وهابیت، دوباره به یک صبغه مذهبی پناه برده است. فهد رسماً اعلام کرد که به من پادشاه نگوئید؛ مرا خادم-الحرمین بخوانید. او و وزیر خارجه-اش با صراحت اعلام کردند که وهابی نیستند، بلکه مسلمانند. در سیاست خارجی، رژیم محافظه‌کار و وابسته سعودی با صرف بودجه-های عظیم حاصل از فروش نفت نقش مهمی را در رهبری و هدایت یا تقویت جریان‌های ارتجاعی، ضدانقلابی و محافظه‌کار، به نفع سیاست و اقتصاد دول استعماری غرب و امریکا برعهده دارد و در سطح جهان و کشورهای اسلامی در شمال افریقا، آسیا و اروپا، فعال‌تر از گذشته عمل می‌کند. با این حال با وقوع انقلاب اسلامی و بیداری مسلمین و رشد و گسترش نهضت جهانی اسلام و رهبری بلامنازع امام خمینی(ره) و حوادثی چون فاجعه مکه، حادثه تونل منا و دعوت دولت سعودی از نظامیان امریکایی و اشغال نظامی این سرزمین مقدس به وسیله ارتش امریکا در پی حمله عراق به کویت، این وجهه و چهره مذهبی و رهبری دینی سعودی‌ها بشدت متزلزل شده و آنها دیگر نخواهند توانست همچون گذشته از اسلام در راه سیاست‌های داخلی و خارجی خود بهره-برداری کنند. قومیت عربی نیز امتحان خود را داده و اعراب نیز در این خلأ فکری و سیاسی و برای نجات از این جاهلیت جدید، دوباره به آغوش اسلام اصیل بازگشته و خواهند گشت؛ اما این امر منوط به تفکیک اسلام امریکایی و جریان جمود و رکود و تحجر و قشری-گری از اسلام اصیل، ناب و انقلابی و مرزبندی دقیق میان آنهاست.

قیام‌های شیعیان در مناطق شیعه-نشین عربستان جنوبی، قطیف و احسا بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران سرکوب شد؛ ولی سازمان «انقلاب اسلامی جزیره‌العرب» و بعضی گروه‌های مبارز دیگر و همچنین طوایف روبه رشد بنیادگرا که دارای موضع سنتی وهابی علیه حاکمیت سعودی‌ها هستند، هنوز وجود دارند. اینها دنباله-های همان جمعیت اخوان هستند که قبلاً به دست ابن-سعود سرکوب و کنترل شده بود؛ اما در این اوضاع جدید پس از انقلاب اسلامی، نارضایتی آنها از سیاست‌های غیرمذهبی و یا ضددین آل-سعود، توسعه یافت و بارزترین جلوه آن را می-توان در قیام «العتیبی» در مسجد-الحرام به سال ۱۴۰۰هجری دید. در حال حاضر تضادها در درون جامعه و کشور عربستان در حال افزایش است و

گرایش‌های سنتی، سلفی و اسلامی غیر وهابی و لیبرال مذهبی و نیز تجددخواهی و غربزدگی در حال رشد و یا مقابله با یکدیگرند؛ از این-رو رژیم عربستان در حال تغییری ساختاری است.

درباره نوع و میزان تأثیرات خارجی جنبش وهابیت بر افکار مسلمانان دیگر بلاد و رهبران رجال دینی- سیاسی و جنبشهای اسلامی، به نحو اغراق آمیزی سخن گفته شده است؛ تا جایی که نهضت شاه ولی-الله و شاه عبدالعزیز و سیداحمد بارلی در هند و سنوسیه در افریقا، و حتی سیدجمال و عبده را بدون ارائه سند و مدرکی در این زمینه و به صرف تشابه شعارهای آنان متأثر از وهابیت خوانده-اند. البته این امر ابتدا از طرف مستشرقان و نویسندگان غربی و برخی از نویسندگان عرب متأثر از قومیت عربی و یا وهابیت و یا هر دو طرح شده است.[۸۹]

لوتروپ ستودارد امریکایی با جانبداری فراوان، جنبش وهابیت را به عنوان یک جنبش «اصلاحی» و «پان-اسلامی» و نخستین مرحله آن خوانده است که به رغم شکست اولیه-اش، از طریق حج، دعوت خود را به تمام «نواحی اسلامی» رسانده است.[۹۰] او می‌نویسد بعد از شکست اولیه حرکت وهابیان، «انقلابات سیاسی» در عالم اسلامی بشدت شروع شد و «دایره انقلاب وسعت یافت»[۹۱] در حالی که اساسا انقلاب با ماهیت خشک، جامد و متحجر و ارتجاعی وهابیت سازگار نیست.

کنت ول اسمیت ضمن اشاره به اینکه از حدود سال ۱۹۳۰ م. و از زمان کشف نفت در مرزهای وهابیان «حرکت ارتجاعی سازمان‌های اجتماعی ایشان» متوقف شد،[۹۲] درباره تأثیرات حرکت می‌نویسد:

ندای شورانگیز وهابیان برای عده کثیری که به اسلام ایمان داشتند ولی از عدم انطباق جامعه و تاریخشان با دنیای جدید نگران بودند، برای کسانی که مشتاق فعالیت بودند ولی در اقدام تردید داشتند تأثیر قاطع و آرامش-بخش داشت؛ و اگرچه فقط در صحرا ممکن بود برنامه ایشان به طور کامل به اجر درآید، قابل انکار نیست که شور و حرارتی که در مخالفت با گذشته بلافصل خود نشان دادند و کوششی که برای اجرای یک اسلام اصیل و کامل به عمل آوردند سبب جلب توجه بسیار گردید. کسان دیگری نیز تصور کردند که می‌توان، به سیاق وهابیان، کیفیت تاریخی جاری مسلمانان را نادیده گرفت و نوع جامعه و تاریخی را که اسلام اولیه تعلیم و الهام داده و در جهان امروز به وجود آورد.[۹۳]

آرنولد توین-بی نیز وهابیان را از برجسته-ترین نمایندگان «زیلوتیسم» و «پوریتانیسم» در جهان اسلامی امروز می‌داند که به تعصب کورکورانه و نوعی «قدمتگرایی» همراه بوده است.[۹۴]

همچنین با توجه به سابقه و محتوای دعوت سلفیه در قرون گذشته و نیز ادعیه وهابیان مبنی بر اینکه مذهبشان مذهب سلف صالح است و به این علت که آنها خود را محمدیه و به روایتی دیگر سلفیه[۹۵] می‌خواندند، عده-ای ابن‌ابوالهباب را بنیانگذار جنبش سلفیه در دوران جدید خوانده و مصلحان بعدی را از سلفیه و از پیروان ابن-عبدالوهاب دانسته-اند؛ در حالی که سلفیه با تکیه-ای که بر کتاب و سنت و سلف صالح داشت فاقد گرایش‌های عقلی، فلسفی، اجتهاد و

نوآوری‌های مصلحانی چون سیدجمال و عبده بود و وهابی خواندن برخی از مهمترین جنبش‌های ضدانگلیسی در هند و شمال آفریقا و نیز تعدادی از مصلحان برجسته جهان اسلام جز تهمت و تبلیغات برای مخدوش کردن چهره و راه آنان نیست. «بلنت» انگلیسی از جمله کسانی است که مسأله گرایش‌های وهابی عبده را پیش کشیده [۹۶] و رشیدرضا که خود مرید سیدجمال و شاگردش عبده بود و احمدامین مصری، تحت تأثیر وهابیگری، به تکرار آن پرداخته‌اند؛ در حالی که سیدجمال شیعه بود و گرایش‌های شدید عقلی و فلسفی داشت و عبده نیز تحت تأثیر او دارای چنین گرایش‌هایی بود و حتی شرح بر نهج‌البلاغه را با دیدی تأییدآمیز و مثبت نوشت.

با این حال، این جریان تأثیر فراوانی بر برخی از رجال دینی، شخصیت‌ها و حرکت‌های مذهبی و اصلاحی در شمال آفریقا و بلاد عربی خاور میانه و هند و پاکستان گذاشت که رشیدرضا از برجسته‌ترین آنهاست؛ اما این تأثیر اساساً منفی و زیان‌بار بود و اگرچه بسیاری از افراد در شعارها یا در بعضی زمینه‌ها تحت تأثیر آن قرار گرفتند، ولی در عین حال به جنبه‌های محدود و قشری و نارسایی‌های آن نیز اشاره کردند.

شیخ محمد ابوزهره، مؤلف برجسته عرب و استاد دانشگاه حقوق دانشگاه قاهره، با مقایسه وهابیان و ابن‌تیمیه می‌گوید که آنها بر آرای ابن‌تیمیه چیزی نیفزودند، بلکه فقط شدت عمل زیادتری به خرج دادند و در عمل کارهایی کردند که ابن‌تیمیه به آنها اشاره نکرده بود. صرف‌نظر از مسائل عبادی، آنها امور عادی نظیر پدیده‌های جدید را نیز خارج از اسلام می‌دانستند و حتی عوام وهابی را که از دخانیات استفاده می‌کردند جزو مشرکین و کفار به حساب می‌آوردند و یا علاوه بر دعوت مخالفان خود، به روی آنها شمشیر می‌کشیدند و یا هر شهر و روستایی را که تسخیر می‌کردند ضریح‌ها و قبور آن را ویران می‌کردند. به این ترتیب آنها بسیاری از آثار و میراث تاریخی و فرهنگی و تمدنی گرانبهای مسلمانان را در عربستان و عراق از بین بردند؛ به حدی که برخی از نویسندگان اروپایی به ایشان «ویران‌کنندگان معابد» لقب دادند. علاوه بر این آنان حتی تمام قبور صحابه را خراب و با خاک یکسان کردند و با امور کوچک و بی‌اهمیتی مخالفت کردند که نه بت‌پرستی بود و نه منجر به آن می‌شد؛ نظیر عکاسی، و بدین ترتیب مفهوم بدعت را به طرز عجیبی وسعت دادند. [۹۷]

اقبال لاهوری نیز جنبش وهابیت را «بهترین تجلی روح تعلیمات ابن‌تیمیه» و «نخستین تپش زندگی در جهان جدید اسلام» خوانده است. او برخلاف شخصیت فکری خود و به اشتباه، ابن‌عبدالوهاب را مصلح دینی و پالایشگر بزرگ می‌نامد و می‌گوید تقریباً همه نهضت‌های بزرگ اسلامی جدید در آسیا و آفریقا نظیر جنبش سنوسی و پان‌اسلامیسم، مستقیم یا غیرمستقیم ملهم از اوست. در عین حال او با انتقاد از این جنبش، آن را «محافظه کارانه» و کاملاً «غیرنقادانه» نسبت به گذشته و متکی صرف بر احادیث نبوی در مسائل قضایی خوانده است و می‌نویسد:

این نهضت نیز در باطن خود جنبه محافظه کارانه دارد. در عین آنکه علم طغیان را بر ضدخاتمیت مذاهب برافراشته، و بشدت از حق قضاوت شخصی دفاع می‌کند، طرز نگرش آن نسبت به گذشته کاملاً غیر نقادانه، است و در مسائل قضایی بیشتر به احادیث نبوی تکیه می‌کند. [۹۸]

به طور کلی تأثیرات جنبش وهابیت بر شخصیت‌ها و جریان‌های اسلامی منفی و زیانبار بود و نه تنها در رفع رکود و جمود فکری - فرهنگی و اجتماعی مسلمین و انحطاط داخلی جهان اسلام کمکی نکرد، بلکه اساساً خود را عامل مهمی در تشدید عقب‌ماندگی مسلمین و انحراف نهضت‌ها از مسیر صحیح اصلاح-طلبی دینی و اسلام اصیل بود و آنها را از جهت-گیری‌های اساسی اصلاحی و انقلابی و ضداستبدادی و ضداستعماری و جهاد و اجتهاد بازداشت. استاد شهید مرتضی مطهری در تحلیل حکیمانانه-اش، عامل عمده «افول اندیشه اصلاح در جهان عرب» و اسلام و شکست نهضت‌های اصلاح دینی و اسلامی را نفوذ و تاثیرگذاری جریان وهابیت دانسته است و می-گوید:

عامل عمده‌ای که سبب شد نهضت اسلامی که از سیدجمال شروع شد، از جلوه و رونق بیفتد، گرایش شدید مدعیان اصلاح بعد از سیدجمال و عبده به سوی وهابیت و گرفتار شدن آنها در دایره تنگ اندیشه-های محدود این مسلک است. این‌ها این نهضت را به نوعی سلفی-گر تبدیل کردند و پیروی از سنت سلف را تا حد پیروی از ابن-تیمیه حنبلی تنزل دادند و در حقیقت بازگشت به اسلام نخستین را به صورت بازگشت به حنبلی‌گری که قشری-ترین مذاهب اسلامی است تفسیر کردند. روح انقلابی مبارزه با استعمار و استبداد، تبدیل شد به مبارزه با عقایدی که برخلاف معتقدات حنبلیان مخصوصاً ابن-تیمیه حنبلی بود. [۹۹]

به طور کلی دو دیدگاه در تحلیل جریان وهابیت وجود دارد: دیدگاه اول با استناد به کتابهایی چون خاطرات مسترهمفر و یا تاریخ آل-سعود ناصر السعید، ابن عبدالوهاب و آل سعود را دست پرورده استعمار انگلیس و یا یهودی و مورد حمایت یهودیان می‌خواند و طبق معمول، همه مسائل را با خارج و بیگانگان مرتبط می‌داند و با غفلت از زمینه‌ها و مسائل داخلی، هیچ انگیزه مذهبی و اصلاحی برای جنبش وهابیت قائل نیست. در مورد این دیدگاه باید گفت که گرچه استعمار و انگلیسی‌ها دست-اندرکار فرقه-سازی و ایجاد مذاهب و آیین‌های ساختگی بودند و به نام مذهب، علیه جریان‌های اصیل مذهبی موضع می‌گرفتند و جریان‌های نظیر آقاخان اسماعیلی و قادیانی-گری و بهائیت را، که جهاد و مبارزه با انگلیسی‌ها را خلاف شرع می‌دانستند، در ایران و هند به وجود آوردند، ولی لزوماً همه جنبش‌های مذهبی مخالف، ساخته و پرداخته استعمار نبود؛ هرچند در مراحل بعدی، استعمار و انگلیسی‌ها وقتی آنها را در جهت منافع و اهدافشان می‌دیدند به طرق مختلف در تقویت تحریک و حمایت آنها می-کوشیدند. برای نمونه جنبش وهابیت از این نوع بود و همان طور که پیش از این ذکر شد در دوره دوم و سوم تاریخ عربستان جدید، وهابیان آل-سعود مستقیماً با حمایت انگلیس روی کار آمدند و اکنون نیز در پیوند با استعمار غرب و امریکا قرار دارند. دیدگاه دوم بر این باور است که جنبش وهابیت یک جریان اصیل اصلاح-طلبی دینی، با انگیزه-های مذهبی و دینی بود که تأثیر مثبت و سازنده‌ای بر جهان اسلام داشت. برخی از مستشرقان و نویسندگان عرب متمایل به وهابیت در این دیدگاه راه افراط را در پیش گرفتند و واقعیت‌های تاریخی را که طی آن مشخصاً وهابیان سعودی با حمایت انگلیس بر نجد و حجاز مسلط شدند نادیده گرفتند. برخلاف این دو دیدگاه افراطی و تفریطی به نظر می‌رسد با توجه به وضعیت اجتماعی و داخلی عربستان، که همچون سایر بلاد اسلامی، درگیر انحطاط و عقب-ماندگی فکری، مذهبی و اجتماعی شدیدی بود، جنبش وهابیت یک واکنش مذهبی در پاسخ به آن عقب-ماندگی‌ها و نارسایی‌ها بود که به دلیل محتوای جامد، خشک و قشری خود نه تنها

نتوانست آن نارساییها را حل و رفع کند بلکه هرچه بیشتر به آنها دامن زد. این جنبش با توجه به زمان شروع آن (قرن ۱۸ م. ۱۲/هجری.) و مکان آن (عربستان داخلی)، صرفاً واکنشی داخلی بود که به دور از فشار و تهدید باتجاوز غرب و بدون اینکه متوجه استعمار غربی باشد صورت گرفت؛ منتها واکنشی که سخت ارتجاعی و ناسازگار با محتوای دین و عقل و مقتضیات زمان و جهان بود و بتدریج با تکیه بر قدرت سیاسی آل-سعود و از طریق زور و خشونت و حمایت و تقویت انگلیسی‌ها، به دلیل همان واقعیتهای تاریخی، تداوم یافت.

در حال حاضر، نیز وهابیت یک جریان نیمه مرده و غیرقابل ترمیم است؛ هرچند که آل-سعود از آن به عنوان اهرمی در شکل و جهت-دادن به جریان‌های مذهبی و جنبشهای اسلامی به سمت گرایش‌های محافظه کارانه، ارتجاعی و ضدانقلابی بهره می-گیرد. مسلمانان جهان و بویژه شیعیان، با توجه به سابقه درگیری وهابیان با آنان، باید از برخوردهای فرقه-ای، آن هم به صورت خشونت-آمیز و فیزیکی در صفوف داخلی پرهیز کنند و در صدد حل و رفع نابسامانی‌های داخلی و برخورد جامع با «مسأله غرب» باشند و در بعد ضداستعماری مبارزاتشان از دشمن اصلی یعنی استعمار غربی و صهیونیسم و کمپانی امریکایی آرامکو در عربستان، که بر قبه اول و دوم مسلمین یعنی بیت-المقدس و حرمین شریفین تسلط دارند، غافل نشوند.

کوتاه سخن آنکه وهابیت یکی از بارزترین نمودهای بنیادگرایی بود که به رغم شعارها و داعیه-های اصلاحی و اسلامی، به سبب عدم تفکر و ذهنیت اجتهادی، انتقادی و انقلابی و پیشرفته و همچنین به علت ماهیت واپسگرا و گذشته نگرش، به سمت سنت‌گرایی و محافظه کاری سنتی پیش رفت و به رکود و جمود و تحجر و قشری-گری، که از مشخصه-های اسلام آمریکایی است، در جهان اسلام دامن زد. بی-تردید سرانجام یک جنبش بنیادگرا و سلفی چیزی جز عقب-نشینی و انزوا یا شکست و سازش به معنای تسلیم نیست.

-
- [۱]. وهابیان؛ ص ۱۴۶.
 - [۲]. تاریخ عرب در قرون جدید؛ ۷۷ و ۷۸.
 - [۳]. همان؛ ص ۷۸.
 - [۴]. وهابیان؛ ص ۷۴.
 - [۵]. نخستین رویارویی‌های اندیشه-گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب؛ ص ۴۲۲ و امین، احمد؛ زعماء الاصلاح؛ ص ۱۰، به نقل از: وهابیان؛ ص ۷۶.
 - [۶]. وهابیان؛ ص ۷۵.
 - [۷]. نخستین رویارویی‌های اندیشه-گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب؛ ص ۴۲۲.
 - [۸]. همان؛ ص ۴۲۲ و ۴۲۳.
 - [۹]. دائرة المعارف اسلامی؛ به نقل از وهابیان؛ ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

- [۱۰]. تاریخ عرب؛ ص ۹۲۶.
- [۱۱]. تاریخ عرب در قرون جدید؛ ص ۸۰.
- [۱۲]. وهابیان؛ ص ۱۶۲-۱۶۴.
- [۱۳]. تاریخ المملکتہ العربیۃ السعودیۃ؛ ج ۱، ص ۷۳؛ به نقل از: همان؛ ص ۱۶۱.
- [۱۴]. وهابیان؛ ص ۱۵۱.
- [۱۵]. همان؛ ص ۱۶۹ و ۱۷۰.
- [۱۶]. تاریخ عرب در قرون جدید؛ ص ۸۹.
- [۱۷]. همان؛ ص ۸۹ و ۹۰.
- [۱۸]. همان؛ ص ۹۰.
- [۱۹]. جناب، محمدعلی؛ خلیج فارس؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، [بی-تا]، ص ۲۰.
- [۲۰]. تاریخ عرب در قرون جدید؛ ص ۱۴۸.
- [۲۱]. همان؛ ص ۳۵۴.
- [۲۲]. همانجا.
- [۲۳]. همانجا.
- [۲۴]. همان؛ ص ۳۵۶.
- [۲۵]. کامران مقدم، شهین دخت؛ تاریخ کشورهای همجوار ایران؛ تهران: انتشارات دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۳۱۴.
- [۲۶]. تاریخ عرب در قرون جدید؛ ص ۳۵۶ و وهابیان؛ ص ۱۹۸.
- [۲۷]. تاریخ کشورهای همجوار ایران؛ ص ۳۱۱.
- [۲۸]. روزنامه کیهان؛ مورخ ۱۳۶۶/۷/۷.
- مؤلف تاریخ آل-سعود متن تعهدنامه سلطان عبدالعزیز به کاکس را به نقل از ایام عربیه، نوشته جان فیلیپی، آورده که ترجمه آن چنین است:
- «من سلطان عبدالعزیز بن عبدالرحمن الفیصل آل-سعود اقرار و اعتراف می-کنم برای سر پرسی-کاکس نماینده بریتانیای کبیر که: از طرف من مانعی نیست که فلسطین را به یهود یا غیریهود که بریتانیا بخواهد ببخشم. از رأی خود بیرون نخواهم رفت تا روز قیامت.»
- [۲۹]. تاریخ المملکتہ العربیۃ السعودیۃ؛ ص ۲۹۹ و ۳۰۰، به نقل از: وهابیان؛ ص ۲۱۰.
- [۳۰]. تاریخ کشورهای همجوار ایران؛ ص ۳۱۹-۳۲۱.
- [۳۱]. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم؛ الملل والنحل؛ ترجمه افضل-الدین صدرترکه اصفهانی؛ به تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی؛ تهران: اقبال، ۱۳۲۱، ج ۱، ص ۳۶۱ و ۳۶۲.
- [۳۲]. مشکور، محمدجواد؛ تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم؛ تهران: انتشارات اشراقی، ۱۳۵۵، ص ۱۰۴.
- [۳۳]. دوانی، علی؛ وحید بهبهانی؛ چ ۲، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۴۱.
- [۳۴]. وهابیان؛ ص ۸۶.

- [۳۵]. همان؛ ص ۷۲ و ۷۳.
- [۳۶]. اقبال لاهوری، محمد؛ احیای فکر دینی در اسلام؛ ترجمه احمد آرام؛ تهران: رسالت قلم، کتاب پایا، [بی-تا]، ص ۱۷۴.
- [۳۷]. ادموند بوئورت کیلفورد؛ سلسله های اسلامی؛ ترجمه فریدون بدره-ای؛ تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۲.
- [۳۸]. دائرة المعارف اسلامی؛ ج ۱، ص ۱۱۳، به نقل از: وهابیان؛ ص ۸۵.
- [۳۹]. دانشنامه ایران و اسلام؛ زیر نظر احسان یارشاطر؛ ش ۵، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۶۹۴.
- [۴۰]. همان؛ ص ۶۹۵.
- [۴۱]. صلاح الدین مختار؛ ج ۲، ص ۱۵۴، به نقل از: وهابیان؛ ص ۸۵.
- [۴۲]. جزیره العرب فی-القرن العشرين؛ ص ۳۳۱، به نقل از: همانجا.
- [۴۳]. زعماء الاصلاح فی-العصر الحديث؛ ص ۱۳، به نقل از: همانجا.
- [۴۴]. امین، محسن؛ تاریخچه و نقد و بررسی عقاید و اعمال وهابیها؛ ترجمه سیدابراهیم سیدعلوی؛ تهران: [بی-تا]، ص ۱۳۷۵، ص ۸.
- [۴۵]. وهابیان؛ ص ۸۹.
- [۴۶]. همان؛ ص ۹۰ و ۹۱.
- [۴۷]. همان؛ ص ۹۰.
- [۴۸]. وهابیان؛ ص ۹۳-۹۵.
- [۴۹]. همان؛ ص ۱۲۸-۱۲۹.
- [۵۰]. تاریخچه و نقد و بررسی عقاید و اعمال وهابیها؛ ص ۱۱.
- [۵۱]. اسلام در جهان امروز؛ ص ۴۲.
- [۵۲]. عالم نو اسلام یا امروز مسلمین؛ ص ۲۹۳.
- [۵۳]. سعید، امین؛ تاریخ الدولة السعودیه؛ بیروت، دارالکاتب العربی، ۱۹۶۴ م، ج ۱، ص ۴۵.
- [۵۴]. به نقل از: وهابیان؛ ص ۱۱۵.
- [۵۵]. همان؛ ص ۹۵ و ۹۶.
- [۵۶]. مشابه اخباریون در میان شیعیان.
- [۵۷]. جزیره العرب فی القرن العشرين؛ ص ۱۵۰، به نقل از: وهابیان؛ ص ۱۱۹.
- [۵۸]. همان؛ ص ۱۱۹ و ۱۲۰.
- [۵۹]. همان؛ ص ۱۲۳.
- [۶۰]. همان؛ ص ۲۴۸ و ۲۴۹.
- [۶۱]. روزنامه الرأی العام؛ چاپ دمشق، شماره ۴۰۶۱، مورخه ذیقعدہ ۱۳۴۵ و وهابیان؛ ص ۲۵۰-۲۵۲.
- [۶۲]. همان؛ ص ۱۱۶-۱۱۸.
- [۶۳]. جزیره العرب فی-القرن العشرين؛ ص ۱۴۸، به نقل از: وهابیان؛ ص ۱۱۸.

- [۶۴]. همان؛ ص ۲۵۱.
- [۶۵]. همان؛ ص ۱۱۶.
- [۶۶]. سیری در اندیشه سیاسی عرب؛ ص ۸ و ۹.
- [۶۷]. همان؛ ص ۱۳ مقدمه.
- [۶۸]. اسلام بررسی تاریخی؛ ص ۱۹۰.
- [۶۹]. همان؛ ص ۱۹۱.
- [۷۰]. عالم نو اسلام یا امروز مسلمین؛ ص ۳۳۴ و ۳۳۵.
- [۷۱]. همان؛ ص ۲۹۲.
- [۷۲]. همان؛ ص ۲۹۰.
- [۷۳]. دانشنامه ایران و اسلام؛ ص ۶۹۵.
- [۷۴]. عالم نو اسلام یا امروز مسلمین؛ ص ۲۹۰.
- [۷۵]. وهابیان؛ ص ۱۸۴.
- [۷۶]. دانشنامه ایران و اسلام؛ ص ۶۹۶.
- [۷۷]. کیمچ، جان؛ دومین رستاخیز عرب؛ ترجمه رحمت-الله صالحی؛ تهران: مرکز نشر سپهر، ۱۳۵۲، ص ۱۲.
- [۷۸]. همانجا.
- [۷۹]. خاطرات مستر همفر در کشورهای اسلامی؛ ترجمه علی کاظمی؛ چ ۲، [بی-نا]، ۱۴۰۰ هجری قمری؛ ترجمه دیگری از این کتاب نیز شده؛ خاطرات همفر جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی؛ ترجمه محسن مؤیدی.
- [۸۰]. رجوع کنید به: «دبیاچه-ای بر پیشینه تاریخی جنبش‌های پان-اسلامیسم(۳)»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد؛ شماره ۲۴، پاییز ۱۳۳۷، ص ۲۳۵.
- [۸۱]. ناصر السعید گویا از طرفداران ناصر بود که پس از سرکوبی تحریکات و تشکیلات سیاسی-نظامی آنها به دست رژیم عربستان و مصالحه ناصر و فیصل بعد از جنگ ۱۹۶۷ م.، در بیروت به فعالیتهای سیاسی علیه رژیم سعودی ادامه داد و از جمله کتاب مذکور را نوشت. وی محکوم به اعدام شده بود و به دنبال قیام کعبه در محرم ۱۴۰۰ هجری قمری یکبار ناپدید شد که به احتمال قریب به یقین به دست عوامل رژیم سعودی در لبنان دستگیر یا کشته شده است. او به انقلاب اسلامی ایران علاقه وافری داشت.
- [۸۲]. دبیاچه-ای بر پیشینه تاریخی جنبش‌های پان-اسلامیسم(۳)»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد؛ شماره ۲۴، پاییز ۱۳۳۷، ص ۲۳۵.
- [۸۳]. همانجا.
- [۸۴]. وهابیان؛ ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
- [۸۵]. به عنوان نمونه رجوع شود به آثار ذیل:
- قزوینی حائری، محمدمحسن؛ البراهین الجلیه فی-رفع تشکیکات الوهابیه.
- امین-الحسینی العاملی، محسن؛ کشف-الارتیاب فی-اتباع محمدبن عبدالوهاب.
- علامه امینی؛ سیرتنا و سنتنا.

- [۸۶]. آل-احمد، جلال؛ خسی در میقات؛ چ ۹، انتشارات رواق، ۱۳۶۰، ص ۱۲۲ و ۱۳۱.
- [۸۷]. به نقل از: روحانی (زیارتی)، حمید؛ نهضت امام خمینی؛ تهران: انتشارات واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.
- [۸۸]. سلسله مقالات درباره «آرامکو، نفت و استعمار»، قسمت دهم، روزنامه کیهان؛ مورخ ۱۳۶۶/۹/۲.
- [۸۹]. آقای فقیهی در کتاب ارزشمندش به قول احمدامین دراین-باره اعتماد و آن را نقل کرده است؛ ولی با این حال او در آخر می‌نویسد: به رغم تلاشهای وهابیان و دیگران، به عللی، مذهب وهابی «در خارج از نجد و حجاز، نفوذ بسیاری پیدا نکرد و آنگونه که تصور می‌کردند واقع نشد». رجوع کنید به: وهابیان؛ ص ۲۵۸-۲۶۰. آقای حائری نیز با استناد به آثار و سخنان احمد امین و رشید رضا بر تأثیرات فراوان این جنبش بر «بسیاری از دیگر جنبش‌های اصلاحگرانه جهان اسلام و اصلاحگران اسلامی» تأکید کرده است. رجوع کنید به: «دیبچه-ای بر پیشینه تاریخی جنبش‌های پان-اسلامیسم (۳)»، مجله دانشکده ادبیات علوم انسانی دانشگاه مشهد؛ شماره ۲۴، پاییز ۱۳۳۷، ص ۴۲۷-۴۲۸ و ۴۴۲.
- [۹۰]. عالم نو اسلام یا امروز مسلمین؛ ص ۲۹۰ و ۲۹۱.
- [۹۱]. همان؛ ص ۳۳۵.
- [۹۲]. اسلام در جهان امروز؛ ص ۴۳.
- [۹۳]. همان؛ ص ۴۴.
- [۹۴]. تحقیقی در باب تاریخ؛ ص ۱۷۸.
- [۹۵]. وهابیان؛ زیرنویس ص ۱۹.
- [۹۶]. سیری در اندیشه سیاسی عرب؛ ص ۱۴۹ و ۱۵۰.
- [۹۷]. المذاهب الاسلامیه؛ ص ۳۵۱، به نقل از: وهابیان؛ ص ۲۶۳-۲۶۵ و «اختلاف روش‌های فکری در اسلام»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد؛ س ۸، ش ۲، ص ۵۱۰.
- [۹۸]. احیای فکر دینی در اسلام؛ ص ۱۷۵.
- [۹۹]. نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر؛ ص ۵۰.